**فریاد مظلوم 4- استوانه‌های یقین**

نام كتاب: فریاد مظلوم 4- استوانه های یقین

نويسنده: شهید ابوالحسن کریمی

موضوع: دو سخنرانی شامل ضرورت داشتن بصیرت در جمهوری اسلامی

تعداد جلد: 1

ناشر: ستاد بزرگداشت شهادت حاج شيخ ابوالحسن كريمي

مكان چاپ: قم

شماره و سال چاپ: فروردین 1367

دانلود از: سایت رنگ ایمان، موسسه مطالعات مبارزات اسلامی گیلان [www.rangeiman.ir](http://www.rangeiman.ir)

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص1

بسم الله الرحمن الرحيم

**مقدمه**

عن اميرالمومنين علي(ع): «إنَّ صَرَّحَتْ‏ لَهُ‏ الْعِبَرُ عَمَّا بَيْنَ‏ يَدَيْهِ‏ مِنَ‏ الْمَثُلَاتِ‏، حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَات‏.»[[1]](#footnote-1) كسي كه اندرزها و وسايل تجربه، كيفرهاي پيشارويش را بر وي آشكار بسازد، خويشتن‌داري و تقوي او را از تجاوز و ارتكاب اشتباهات جلوگيري مي‌كند.

بعد از سپاس بي‌كران به درگاه خالق حكيم كه توفيق انتشار چهارمين نشريه از سري جزوات «فرياد مظلوم» فراهم گرديد. اين جزوه تحت عنوان «استوانه يقين» شامل دو گفتار ارجمند از شهيد مظلوم گيلان حاج شيخ ابوالحسن‌كريمي است كه در دو نقطه عطف حساس از تاريخ خونبار انقلاب اسلامي در گيلان ايراد گرديد.

شهيد بزرگوار در اين دو سخنراني با بيان ويژگي‌هاي ضروري رهبري اسلامي و دريافت‌هاي ايماني صحابة صالح پيامبر اسلام با استناد به خطبه‌هاي بليغ و عميق نهج البلاغه اميرالمومنين علي(ع) در تشريح مقام والا و رفيع اهل بيت عصمت و طهارت در برابر ساير مدعيان مقام ولايت و خلافت، مي‌كوشد تا ره‌توشه‌اي از بصيرت و تقوي براي رهروان صادق ولايت در جامعه ما جهت پيمودن راه تهيه و فراهم نمايد. و در اين رهگذر مخاطبين را به حقايق تلخ و شيرين در بستر جاري تاريخ تنبه مي‌دهد تا باشد كه سراب و دورنماي كاذب سامري‌ها ديگر بار ساده نگران بني‌اسرائيلي را نفريبد و سامري گونه‌هاي اسلام و انقلاب گوساله طلايي هوي پرستي و جاه‌طلبي خود را در موضع

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص2

وصايت و امامت منصوص علوي ننهاده و به مردم ظاهربين قالب نكنند و با تحقيق مردم در پناه جستن رياكارانه به لواي توحيد درب خانه پيامبر و مهبط وحي را به كاه گل نگيرند و پوستين اسلام را با خانه‌نشيني مجدد علي(ع) وارونه نپوشند.

اينك براي آشنايي بيشتر با سيماي تابناك شهيد، مختصري از زندگاني كوتاه و پربارش را متذكر مي‌شويم:

شهيد مظلوم گيلان حاج شيخ ابوالحسن كريمي در مرداد ماه سال 1327 هجري شمسي در خانواده‌اي متدين از قشر متوسط جامعه در شهرستان لاهيجان ديده به جهان گشود. بُعد ديني شخصيت او در كانون خانواده پي‌ريزي و سپس با شركت در محافل حسيني و انجمن‌هاي ديني قوام و شكل گرفت. ايمان و تعهد بارز وي به شعائر ديني او را از ساير همگنان وي متمايز ساخته بود. سنين بلوغ او مصادف با نهضت عظيم اسلامي روحانيت به رهبري قائد اعظم امام خميني بود و او كه از بدو تكليف مقلد حضرت امام بود مبارزه با طاغوت و ورود در سياست منبعث از ديانت را فرض مي‌دانست؛ از اين رو در ابلاغ انديشه‌ها و نقطه نظرات ديني و سياسي معظم له به اقشار جامعه دريغ نمي‌ورزيد. در سال 1346 پس از اخذ ديپلم رياضي با موفقيت در كنكور سراسري به دانشگاه تهران راه يافته و در رشته رياضي و سپس اقتصاد دانشگاه تهران مشغول به تحصيل مي‌شود. در كنار تحصيل به فعاليت‌هاي فوق برنامه در جمع دانشجويان مذهبي به فعاليت‌هاي ديني و سياسي مي‌پردازد.

در اولين تجربه مبارزاتي در اواخر سال 1346 به جرم شركت در تظاهرات تشيع جنازه غلامرضا تختي توسط ساواك دستگير و مدتي در زندان قزل قلعه زنداني مي‌گردد. بعد از آزادي از زندان براي بار دوم در سال 1350 بعلت ادامه فعاليت‌هاي ضد رژيم و تكثير اعلاميه‌هاي امام خميني در بين دانشجويان در مخالفت با برپايي جشن‌هاي كشور بر باد ده دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهي در خوابگاه دانشجويي اميرآباد دستگير و مدتي بدين خاطر محبوس مي‌گردد. اين بار زندان

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص3

براي او فرصت مناسبي بود تا با چهره‌هاي مقاوم و ممتاز از روحانيت مبارز همچون مرحوم آيت الله رباني شيرازي، حجج الاسلام اكبر هاشمي رفسنجاني، محمد جعفري لنگرودي و... از نزديك آشنا شود و بر توان مقاومت مقدسش در پيكار با رژيم ظالم پهلوي بيفزايد.

او در زندان علاوه بر مطالعات قرآني و اجتماعي ركوردهاي جديد و به يادماندني از مقاومت در ابعاد مكتبي به يادگار گذاشت. همرزم او حجت الاسلام جعفري در اين مورد مي‌گويد:

يگانه كسي كه فرياد تكبير را از قشر ديواره‌هاي ضخيم زندان به چهارسوي زندان روانه كرد، قهرمان شهيد ما كريمي بود. در سال 1350 و در تمام سال‌ها اذان گفتن در زندان ممنوع بود، اما اين شهيد كريمي قهرمان ما بود اول صبح كه مي‌شد بدون هراس از شكنجه جلادان شاه، انگشت بگوش با تمام وجودش، فرياد تكبيرش بلند بود! هراس و وحشت از شكنجه دشمن نداشت، حتي در زندان نماز شبش ترك نمي‌شد.

شهيد كريمي در همان سنوات تحصيل دانشگاهي به تناسب رشته تخصصی‌اش در موضوع اقتصاد براي آشنايي و آگاهي با مباني اقتصاد اسلامي در نزد اسلام شناسان خبير حوزه‌اي با شهيد مظلوم آيت الله دكتر بهشتي آشنا مي‌شود و در محضر ايشان به كسب معارف ديني مي‌پردازد. همچنين در همين دوره با شركت در جلسات تفسير قرآن عالم مجاهد آيت الله سيد محمود طالقاني در مسجد هدايت تهران توفيق مي‌يابد تا در پرتو انوار حيات بخش قرآن تشنگي روحي خود را بر طرف سازد و با كسب ره توشه‌هاي وزين قرآني خود را براي ادامه مبارزه با طاغوت درون و برون بيش از پيش آماده و مهيا سازد.

آخرين بار در بهار سال 1357 در آستانه نهضت عظيم اسلامي ملت ايران به رهبري امام خميني، در پي ايراد يك خطابه شورانگيز بيداري آفرين در كانون ولي عصر مسجد جامع آستانه اشرفيه در افشاي جنايات رژيم شاه، توسط مامورين ساواك دستگير و پس از بازجويي‌هاي

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص4

اوليه در مركز ساواك لاهيجان به مرکز استان منتقل و به مدت 6 ماه در سخت‌ترين شرايط روحي در زندان عمومي رشت محبوس مي‌گردد كه نهايتا در آبان همان سال بر اثر افزايش حركت‌هاي مردمي از زندان آزاد مي‌شود. او پس از آزادي بدون كوچكترين تزلزل و تردید، مصمم و قاطع به صفوف رو به رشد نهضت اسلامي مردم مي‌پيوندد و با ايراد خطابه‌هاي مهيج و آگاهي بخش خود در تظاهرات عظيم و تاريخي عاشورا و اربعين سال 1357 شمسي نقاط عطف شكوهمندي در تاريخ مبارزات اسلامي مردم گيلان به يادگار مي‌گذارد.

**مديريت مكتبي و هوشياري انقلابي**

در فرداي پيرزوي انقلاب اسلامي در شرايطي كه عناصر التقاطي و چپگرا بويژه فدائيان خلق شاخه گيلان با تكيه به تهاجم مسلحانه 19 بهمن 1349 فدائيان خلق به پاسگاه سياهكل بعنوان نقطه عطف مبارزات مسلحانه چپگرايان با رژيم شاه، ياد كرده و مي‌كوشيدند از آن به مثابه سوژة داغ و مهيجي براي جذب و جلب نيروهاي سياسي در منطقه گيلان بهره برداري نمايند و از رهگذر تبليغات مبالغه آميز در اطراف اين واقعه به عنوان حماسه سياهكل براي خود مشروعيت نسبي كسب نموده تا بدينوسيله موجوديت سياسي و تشكيلاتي خود را ابتدا در منطقه تثبيت و تحكيم نمايند و خود را براي رويارويي بعدي با حاكميت نوپاي انقلاب از جهت ذهني و عيني آماده نمايند. شهيد كريمي حسب پيشنهاد شوراي انقلاب اسلامي شهرستان لاهيجان و تصويب وزارت كشور به مسئوليت فرمانداري شهرستان لاهيجان با چهارصد پارچه آبادي و بخش‌هاي ديگر تابعة آن یعنی سياهكل و آستانه اشرفيه و بندركياشهر منصوب گرديد.

در اين هنگام غير از لاهيجان ديگر شهرها و بخش‌هاي گيلان و در آتش خودخواهي‌ها و كينه توزيهاي گروهكها از سويي و بي كفايتي و بعضا سوء تدبير استاندار غير مكتبي و ملي مآب وقت گيلان از سوي ديگر مي‌سوخت و بشدت رنج مي‌برد و حتي در يك مورد زنجيره توطئه‌ها از كردستان و گنبد و خوزستان به بندرانزلي هم سرايت مي‌كند و

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص5

زنگهاي خطر را بيخ گوش مركز به صدا در مي‌آورد. تا اينكه شهيد مهندس علي انصاري به استانداري گيلان منصوب گرديد. بنا به تقاضاي استاندار جديد و موافقت شهيد قدوسي، شهيد كريمي با حفظ سمت فرمانداري از سوي آيت الله قدوسي دادستان كل انقلاب، در فروردين59 به مقام دادستاني كل انقلاب گيلان منصوب مي‌شود. شهيد كريمي پس از مدتي با شناسايي ريشه‌هاي شيطنت و دستگيري عوامل اغتشاشات گروههاي ضد انقلاب در محيط‌هاي اداري و كارگري و كوتاه كردن دست محتكرين از بازار نظام اسلامي را در گيلان تثبيت و گروهكها را بتدريج از ادامه توطئه‌ها باز مي‌دارد. او در دوران پرتلاطم حاكميت ليبرال‌ها، توطئه‌هاي متعدد گروهكها بويژه منافقين را با درايت و تدبير خاص خود با دادن آگاهي‌هاي لازم به توده‌هاي مردم و به ميدان آوردن نيروهاي حزب اللهي در هم مي‌شكند و اميدهاي آنان را يكي پس از ديگري به كابوسي تلخ تبديل مي‌نمايد. چنانكه نماينده آيت الله العظمي منتظري در دانشگاه تهران، آيت الله محفوظي در اين باره مي‌گويد: «اين ابوالحسن كريمي شايد هنوز چهره‌اش براي شما ناشناخته باشد و هنوز اين شهر و اطراف، ابوالحسن كريمي را خوب نشناخته باشيد، من گوشه‌اي را مي‌گويم و مي‌گذرم، آن روزي كه دربست فرمانداري بود، در پست دادستاني بود، يك مرد ساده در كمال سادگي حركت مي‌كرد اما آنچنان أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّار مصادق واقعي آيه مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّار،[[2]](#footnote-2) با كفار سخت بود. شما اهل اين شهر، شيطان‌كوه را فراموش كرده‌ايد؟ دكه‌هاي كمونيستها را فراموش كرديد؟ كي بود توانست جلوي اينها را بگيرد؟ حزب اللهي‌ها و در راس حزب اللهي‌ها، ابوالحسن كريمي بود. بنده بايد بگويم: روحانيون اين شهر، عمامه به سرهاي اين شهر! اين (شهيد) عمامه نداشت اما خدمت به عمامه شما كرد. مگر همين‌ها نبودند ناسزا مي‌گفتند؟ اينها بي‌احترامي مي‌كردند، آبروها مي‌بردند. اما ابوالحسن كريمي سينه را سپر كرد جلوي همين‌ها ماند و بالاخره صداي همه اينها

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص6

را در سينه‌هاي‌شان خفه كردند.»

**عملكرد اقتصادي**

او در موضع دادستاني انقلاب در مبارزه با خوانين و مترفين هوسران و در استقرار حاكميت قسط اسلامي حسب مصوبات شوراي انقلاب با واگذاري اراضي غصبي طاغوتچه‌هاي فراري و اراضي زراعي رها شده به زارعين و دهقانان ستمديده و شلاق خورده با قاطعيتي علي گونه اقدام كرد و از اين راه توانست موضع مستكبر ستيز و مستضعف نواز اسلام محمدي را در برابر ديدگان منتظر محرومين منطقه تحقق بخشيده و بدينوسيله حربه دروغين دفاع از رنجبر و برزگر را از دست چپگرايان و منافقان خارج كرده و توطئه‌هاي تبليغاتي آنان را خنثي سازد هرچندكه بعدها تاوان و پاداش اين خدمت را از حاميان بي نام و نشان مستكبران دريافت كرد.

اواسط زمستان سال 1360 بعد از تثبيت انقلاب و آرامش سياسي كه راهها صاف مي‌شود ناگاه موانع جديدي پديدار مي‌شود، مجموعه‌اي ناهمگون مركب از بازيگران كهنه‌كار سياسي و ساده‌انديشان عافيت طلب كه از سوي مشتي افراد مشكوك سياسي و مالي حمايت مي‌شدند، طلبكارانه وارد صحنه شده و با بي اعتنايي به مباني ارزشي اسلام و انقلاب درصدد حذف نيروهاي صادق و مخلص حزب الله برآمدند. اینان چون حضور شهيد كريمي را در موضع قدرت قضايي سد بزرگي براي مقاصد جبهه‌اي و فرقه‌اي خود تشخيص دادند، نوك تيز مخالفت‌ها و كارشكني‌ها را متوجه شخصيت و شخص وي مي‌نمايند تا عاقبت او را در مرحله اسفند 60 و پائيز 61 از صحنه خدمت كنار مي‌زنند.

شهيد كريمي مدت كوتاهي در دانشگاه گيلان به تدريس مي‌پردازد تا اينكه در اواخر سال 1362 براي تداوم حركت ديني و سياسي خود راهي حوزه علميه قم بزرگ پايگاه تشيع جعفري مي‌گردد. هجرت شهيد كريمي از گيلان به قم يك رفتن ساده نبود بلكه به تمام معنا يك هجرت بود. او كه مي‌ديد ماندن در اينجا حساسيت بعضي‌ها را بر

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص7

مي‌انگيزد و فريادشان را بلند مي‌كند و موجب مي‌شود مردم به علت عدم آگاهي لازم از ماهيت اين اختلافات آنرا جنگ قدرت تلقي كرده و از انقلاب و روحانيت اصيل خداي ناكرده برگردند، و همچنين از جنگ به عنوان اصلي‌ترين مسئله روز بسوي مسائل داخلي كشانده شوند، عزم رفتن كرد با اينكه توان ماندن داشت و به دنبالش ياران و همراهان او يكي پس از ديگري بسوي ميدانهاي نبرد حق عليه باطل بعثي عزيمت كردند. حجت الاسلام هادي غفاري در تبيين علت اين هجرت مي‌گويد: «كريمي را در صحراي مناء (موقف حج) ديدم گفتم: چه مي‌كني؟ گفت: چه بكنم؟ مگر ديگر چيزي از ما باقي گذاردند؟! گفتم: چه مي‌گويي؟ گفت: داغان‌مان كردند، ما را كوفتند، ما را كوبيدند، هر چه بزبان‌شان آمد نثارمان كردند، اما ما ساكت و خاموش به قم رفتيم تا همه صداها را بخوابانيم تا مبادا در اين دوره كه جنگ است فتنه، برخيزد و جنگ را تحت الشعاع قرار دهد.» شهيد كريمي در مدت اندكي به مدد نبوغ علمی و پشتکار عملی‌اش توانست در دروس حوزوی تا سطحِ رسائل و مكاسب ارتقاء يابد و به حدي رشد نمايد كه تعجب و تحصین اساتيد حوزه را برانگيزاند.

**نهايت مظلوميت**

زمين‌خواران و زراندوزان با اغتنام از فرصت حاصله از كنار زدن شهيد كريمي و هجرت وي به حوزه علميه قم با پشتيباني دلالان قضايي عليه او در دادگستري اقامه دعوي مي‌نمايند تا اينكه سرانجام حاج شيخ ابوالحسن كريمي اين فرياد رساي مستضعفان در بهمن ماه 1363 به اتهام تقسيم اراضي رها شده مالكين از فرنگ برگشته از حوزه علميه قم به دادسراي عمومي تهران احضار و بازداشت مي‌گردد آن هم در ميان كساني كه به جرم رشوه‌خواري قاچاق و فحشاء به زندان افتاده بودند.

بيگناهي كم گناهي نيست در ديوان عشق يوسف از دامان پاك خود به زندان رفته است

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص8

**شهادت مظلومانه**

سرانجام در غروب 13 فروردين 1365 شب پرستان منافق از لانه‌هاي تنگ و تاريك خود بيرون خزيد و با اغتنام از غيبت مردم در پناه تاريكي شب قامت استوار منادي قسط و عبد صالح خدا حاج شيخ ابوالحسن كريمي ياور صادق محرومان و فرياد رساي مظلومان را كه طبق عادت ديرين به تنهايي از مطبوعاتي فتح بسوي منزل مراجعه مي‌كرد در كنار معبد توحيد «مسجد تكيه‌بَر» لاهیجان آماج رگبار گلوله‌هاي نفاق قرار مي‌دهند تا بزعم خود با درهم شكستن قامت استوار وي انتقام شاه و شاه پرستان و منافقين سازشكاران را يكجا از او بگيرند ولي او در كمال عرفان و استقامت در پي اصابت گلوله‌ها به گلو و مغز و بازو با وضوي خون به نماز عشق مي‌ايستد و در محراب سرخ خون سر به سجده شكر مي‌گذارد و فزت و رب العكبه گويان قفس تنگ تن را در هم شكسته و بسوي عالم ملكوت بال و پر مي‌گشايد.

محبوب من از دلت صفا مي‌خيزد تفسير محبت خدا مي‌خيزد

با زمزمة فزت و رب العكبه از سجده خونين تو لا مي‌خيزد

آری اين چنين بود كه مظلومي ديگر در خون غلطيد، تا با شهادتش، حقانيت آرمانش را به اثبات برساند، و با رسوايي و خذلان دشمنان منافق و رياكارش، زمينه خروج آنان را از صحنه فراهم نمايد. ان‌شاءالله.

والعاقبه للمتقين

فروردين ماه 1367 هجري شمسي

سلسله انتشارات ستاد مردمي

بزرگداشت شهادت مظلومانه سردار حزب الله گيلان حاج شيخ ابوالحسن كريمي

**[سخنرانی اول-18 آذر 1361]**

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص9

متن سخنراني برادر ابوالحسن کریمی کاندیدای حزب‌الله در انتخابات میان‌دوه‌ای رشت در تاریخ 18 آذرماه 1361 [بود] که از روی نوار پیاده شده است.[[3]](#footnote-3)

[شعار حضار:] صل علی محمد، بوی بهشتی آمد و...

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله الاول بلا اول کان قبله و الاخر بلا آخر یکون بعده، الذی قصرت عن رویته ابصار الناظرین، و عجزت عن نعته اوهام الواصفین، والصلوه و السلام علی عبده و رسوله نبی الرحمه حبیب اله العالمین ابی القاسم المصطفی محمد صلوات الله و سلامه علی علی و علی اولاده المعصومین و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفربن محمد و الحسن بن علی و الحجه القائم المهدی (صلوات) ائمه الهدی و المعصومین و علی امتدادات الوجودیه فی القرون و الاعصار و لاسیما الامتداد المعاصر الامام خمینی (صلوات) و بعد؛

قال علی علیه السلام: «زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَداً هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِي‏ءُ الْغَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِه‏.»[[4]](#footnote-4) این عبارات از نهج البلاغه امیرالمومنین علی علیه السلام است به دنبال این عباراتی که درباره موقعیت آل الله و افراد خاندان رسالت بیان می‌کنند که دیشب این قسمتش را با هم درباره‌اش سخن گفتیم و آن عبارات این بود که: «هُمْ‏ مَوْضِعُ‏ سِرِّهِ‏ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْئِلُ حُكْمِهِ وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِضِه‏.»[[5]](#footnote-5)

به دنبال آن پایگاه و آن موقعیت در ارتباط با خاندان رسالت، با آن احاطه از ولایت الهی و لیاقت اینان در خلافت و جانشینی

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص10

خدا بر جمع مسلمین، درباره آنانی‌که در مقابل اینان قد علم کردند، و سعی داشتند که این موضع سِرّ را منحرف کنند و به جایگاه ناحقی ببرند، امیرالمومنین علی(ع) چنین می‌فرماید: زرعوا الفجور؛ اینان فجور را کشت کردند. آنانی که در مقابله با خاندان رسالت قدر بر افراشتند چنین کردند. بذر فجور، بدکاریها، آلودگی‌ها، انحرافات، بازگشت از مسیر حق و از نور هدایت الهی و افتادن به جاده ضلالت را در جامعه کشت کردند. عبارت بسیار کوتاه اما بسیار همه گیر و تاریخ را شامل می‌شود در رابطه با اعمال انحرافی مشرکین و کفار و منافقین، بخصوص منافقین، زیرا امیرالمومنین در جامعه اسلامی و ایمانی چنین بیان می‌کند از آنانی که خواستند موضع سر را از خاندان رسالت به خانواده بنی امیه و بنی العباس انتقال دهند. «هم موضع سره» اینجا تحقق پیدا نمی‌کند بلکه تحققش «زرعوا الفجور» است و «سقوه الغرور». آنجا آب درخت دین، فضائل، شرف‌ها، کهوف کتب الهی بودن کوههای استوار دین خدا بودن و داشتن خصائص مکتبی، اعتقاد صادق به خدا، ایمان متبلور متکامل به الله، (است) اینجا آب درخت فساد، فجور، حاکمیت جور، موضع انحرافی سر الهی، غرور است غرور، خودخواهی و فخر فروشی که امیرالمومنین در جای دیگر فریاد می‌زند: «وضعوا تیجان المفاخره»، می‌گوید: این تاج‌های غرور و افتخار و خودپسندی و خودکامگی و هواهای نفسی را فرو بنشانید. «أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجَاةِ وَ عَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَ ضَعُوا تِيجَانَ‏ الْمُفَاخَرَه.»[[6]](#footnote-6) ای مردم بشکافید موج‌های فتنه‌ها را به سفینه‌های نجات، به سوار شدن در کشتی‌های هدایت خاندان رسالت با این سفینه‌ها، امواج فتنه‌ها را پاره کنید و بشکافید. و از طریق منافره، دورئی‌ها، اختلافات، شیطنت‌ها، حقه بازی‌ها، تدلیس‌ها باز گردید و آن وقت وضعوا تیجان المفاخره به هوش باشد این افتخارات کاذب، اسباب غرورآفرینی برای فرعونها و نمرودها شد و آنانرا ساقط کرد. اینجا می‌فرماید که: و سقوه الغرور: با غرور، درخت

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص11

حاکمیت جور خود را آبیاری کردند. یعنی مایه‌ای جز غرور نداشتند مبانی تقویتی جز خودخواهی نداشتند به تعبیری دیگر، آنانیکه بر مبنای فکری آلوده و انحرافی از مسیر الهی، در جامعه‌ای مسلط می‌شوند، اینان، مجموعه وجودی‌شان، دچار غرور روز افزون و تصاعدی می‌شود، تا آنجا می‌رسد که خود را به جای خدا می‌بیند و به آنجا می‌رسد که بر اثر [شدت گناه]، خدا اینها را می‌گیرد و ساقط می‌کند «أَخَذَتْهُ‏ الْعِزَّةُ بِالْإِثْم‏»[[7]](#footnote-7) بر اثر شدت گناه، طغیان می‌کند و احساس عزت در پیشگاه خدا می‌کند، به این حال که رسید خدا این را ساقطش می‌کند! سرنوشت شاهان شاهد خوبی بر این مدعاست. و «سقوه الغرور و حصدوا الثبور». چی چی به دست آوردند؟! فجور را کشت کردید، درخت فجور را با غرورشان آب دادند و هلاکت و بدبختی را درو کردند. جوامعی که دچار غرور شدند، مردمی که دچار خودبینی و خودخواهی شدند افرادی‌که در اوج موقعیت‌های معنوی و اجتماعی دچار غرور شدند، اینان آنچه را که کشت کردند، هلاکت و نابودی‌شان بوده است. آن وقت می‌فرماید که: «لا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ» از اینها، یعنی اینهایی که این صفات را دارند، اینهایی که (از) این قماش‌اند، هیچ کدام‌شان با خاندان پیامبر اکرم(ص) قابل مقایسه نیست، نمی‌شود احدی از ایشان را با آل محمد به خاندان رسالت مقایسه کرد؛ چرا؟ «و لا یستوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا» آن فردی که از خاندان رسالت نقش گرفته، درس گرفته، اثر گرفته، او هم به مقایسه اینها نمی‌آید! اینها به مقایسه او هم نباید گرفته بشوند با آنها هم همسانی نمی‌کنند. این قابل تعمّق است. ولی به قدری اینجا میزان هست که انسان‌های درس گرفته از آن مکتب و آن خاندان، آن اندازه بر موازین متکی می‌شوند که انصراف از آن مسیر مطرح نمی‌شود و اینها با آنها نمی‌توانند همسانی در بینش و دریافت و مقاومت و خلوص و ابراز ایمان در مواقع لازم بکنند. چرا؟ «هم اساس الدین» که این خانواده اساس دین‌اند بنیان دینند، ریشه دینند. قرآن در کجا نازل شد؟ در خانواده رسالت، بر پیغمبر نازل

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص12

شد. کی‌ها قرآن را گرفتند و آنرا در جامعه پروراندند؟ کی‌ها معلمینِ اولین مکتب‌اند؟ کی‌ها اولین اعلام کنندگان به ایمان به رسول الله هستند؟ «هم اساس الدین و عماد الیقین»، اینان استوانه‌ها و اینان عمودهای یقین‌اند. اینها تزلزل ندارند. امیرالمومنین علی(ع) فرمود: پرده‌ها (اگر) کنار برود بر یقین علی چیزی افزوده نمی‌شود: «لو کشف الغطاء ما ازدتُ یقینا»[[8]](#footnote-8) علی به آن یقینی که باید برسد، رسیده، علی سلطه و حکومت خدا را در آسمانها، گسترده‌تر از زمین می‌بیند «هم اساس الدین و عماد الیقین الیهم یفییء الغالی و بهم یلحق التالی» گمراهان، سرگشتگان با رجوع به اینها، از حیرت و سرگردانی بازگشت پیدا می‌کنند و به آرامش می‌رسند «و لهم خصائص حق الولایه»، خصایص از حق ولایت، صفات متناسب با اخذ سرپرستی جامعه و در دست گرفتن این مقام عالی اسلامی الهی برای اینها هست. «لهم خصایص حق الولایه و فیهم الوصیه والوراثه» وصیت و وراثت در اینها هست، یعنی چه؟ یعنی پیغمبر به اینها وصیت کرد، پیغمبر اینها را مرادف با قرآن قرار داد، وراثت خانوادگی و رسالت که امامت باشد از آن اینهاست و خود پیامبر هم در امیر خلافت برای این خانواده و علی بن ابیطالب(ع) وصیت کرد «و فیهم الوصیه والوراثه، الان اذ رجع الحق الی اهله» ببینید وقتی که این‌جوری می‌شود، یعنی امیرالمومنین علی(علیه السلام) می‌فرماید: که اینها هستند که درباره‌شان وصیت صدق می‌کند، وراثت صدق می‌کند، جامعه به اینها می‌تواند رجوع کند، اینها هستند که سرگشتگان وادی ضلالت را هدایت می‌کنند به جاده هدایت الهی و نور خدا منتقل می‌کنند اینها هستند که اساس دینند اینها استوانه‌های دین هستند، آن‌وقت اگر چنین شد، «الان اذ رجع الحق الی اهله» حق به اهل خودش مراجعه می‌کند، حق در جای خودش می‌نشیند «اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله» جابجا می‌شود. این را امیرالمومنین آن موقعی می‌گوید که داشتند حق را منحرفش می‌کردند حق را در جامعه ناحق، و ناحق را لباس حق می‌پوشاندند. خود علی

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص13

شاهد بر این قضیه است که این جور سخن می‌گوید. می‌گوید: اگر این جور بشود و اینگونه، این خانواده مطمح نظر آحاد افراد جامعه ایمانی و اسلامی باشد آن وقت «اذ رجع الحق الی اهله»:

مسئله حق را می‌شود مطرح کرد و گفت: که حق به اهلش رسیده و ولایت در جای خودش افتاده و اینانی که والیان امورند، اینها همانهایی هستند که مطمح نظر رسول الله بودند معلوم است که این [جهات] در آن زمان [فراهم] نیست. این جور نیست که بعضی‌ها گفته‌اند: علی سکوت کرد، علی نگفت، علی تن داد، علی پشت سر ابوبکر نماز خواند! امیرالمومنین با آنکه به خاطر حفظ مصالح نظام اسلامی دردهای درونش را بسیار نگه داشت، اما در خطبه‌های بسیاری فریاد درونش را می‌شود به زبان حال و قال دید. خطبة شقشقیة علی، کولاک کرده، اعلام کرده موضع حق خودش را و رسوا کرده، مواضع باطل خلفا ثلاثه را، عاقلانه افشا کرده خودش را در معرض دق و شهادت قرار داد، اما به گونه‌ای زیبا آنچه را که لازم بود به اشاره و کنایه بیان کرد. امیرالمومنینی که می‌فرماید اینها می‌دانند «یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی»[[9]](#footnote-9) دیگر علی چه بگوید؟ می‌گوید: اینها می‌دانند که موقعیت من در امر ولایت مثل موقعیت آن میله وسط آسیاب است تا آن میله نباشد آسیاب نمی‌گردد، علی نباشد خانواده رسالت نباشد آسیاب حکومت و ولایت بچرخش نمی‌افتد اما در عین حال می‌گوید: چه بکنم؟ چه بکنم که «فرایت ان الصبر علی‌هاتا احجی فصبرت و فی العین قدی و فی الحلق شجا اری ترانی نهبا.»[[10]](#footnote-10)

در حالی که در گلویم استخوان گیر کرده و در چشمم خار، (هر لحظه علی اینجوری می‌گذرد) و میراث خودم را غارت شده می‌بینم اما صبر می‌کنم. صبر بر چه می‌کند؟ که غارت کنند که جامعه را منحرف کنند، ارزشها را دگرگون کنند، قرآن را از موضع خودش به موضع دیگر بکشانند، ارزشهای ولایت و حاکمیت را که مصادیقش خاندان رسالتند اینها را به جامعه وارونه ترزیق کنند؟! من اینها را

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص14

اعلام می‌کنم، من ارزشها را اعلام می‌کنم اما فعلا دعوای مستقیم سر حکومت نمی‌کنم، چون دشمن می‌خواهد اساس دین را بدست من و او نابود کند. علی اینجا فریاد می‌زند اعلام می‌کند که حق سر جای خودش نیست. اگر اینجور بشود حق به جایش بر می‌گردد. فعلا جابجا شده حق را نقل مکان کردند. منافات ندارد که انقلاب عظیم اسلامی بشود و اما بسیاری از حق‌ها بوسیله افرادی که سوابق و حال‌شان این گونه تحقق دارد، جابجا بشود و من و تو فریاد بزنیم که حق در این حکومت این است یا الله! برگردان، باید برگردانی آن چیزهایی که انحرافی نقل مکان کرده در جای خودش بنشیند. و این نه این است که آقا! اگر اینها را گفتی، پس تو هوچی شد؛ تو جار و جنجال چی شدی، تو حکومت‌خراب‌کن شدی؛ تو بر هم بزن نظم و انتظام امور شدی؛ تو ضد من شدی؛ پس ضد ولایت شدی؛ پس ضد فقیه شدی! برو بابا برو خودت و بساطت را جمع و جور کن، این طور نیست. من اینجا می‌گویم من این را امروز خدمت یک برادری گفتم ما تو دهن منافقین و مجاهدین منحرف کوبیدیم که این شعارتان انحرافی است تزویر است که بر در و دیوار نوشتید که می‌خواهند «استبداد نعلین» و زیر سایه دین، استبدادی دیگر را حاکم کنند، و می‌دانید که این (شعار) در آن روزها شیطنت بود و الان هم اعلام می‌کنیم که آنچه که در دین نیست، استبداد به این معنای انحرافی نظامات حاکم و طاغوتی است و با تمام وجود می‌دانیم که آنچه که در حاکمیت دین است عدالت است اما این به این معنی نباشد که یک آقایی از سوی یک آقایی که او یک نمایندگی از یک آقایی دارد که فلان جا نظارت بکند، آن آقا مثلا، امام جمعه یک شهر است، حالا این آقا آمده تو این اداره، دارد خراب می‌کند، تو بهش بگویی آقا جان! خراب نکن، اشتباه داری می‌کنی... . می‌گوید تو با نمایندةِ نمایندةِ نمایندةِ امام مخالف شدی، پس ضد منی، ضد او ضد امام، تو ضد ولایت فقیه هستی! این بازی چیه؟! پس امر به معروف چی شد؟ پس نهی از منکر چی شد؟

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص15

پس انسان مومن، انسان آگاه، نباید خلاف را ببیند و آرام بگیرد، چه شد؟ این حرف تو این طرز تفکر و تلقی تو (بایست بگویم) ساقط کننده ارزشهای اسلامی در جامعه جا گرفته از ارزشهاست که تو می‌خواهی بگویی هر چه کردم، از من فسق دیدی فجور دیدی، خلاف دیدی، گذشته من، حال من، آینده من، اصلا حرف نزن، من دیگر بعد از این اگر روز را شب گفتم باید تحقق پیدا کند! فقط ملک الفردوس باید حرف من را گوش کند روز را شب کند اگر نکرد تو تسلیم باش، من فلک الفردوس را بعدا محاکمه می‌کنم!! آقا این نیست؛ ما حکومت ارشادی داریم، من از شما می‌خواهم این نوار را نگه دارید هر که از شما خواست بدهید تا برسد به آن مقامات بالا، و عقیده‌ام این است که من دارم شرعی سخن می‌گویم اگر خلاف شرع است من را تعزیر کنید. ببرید خدمت همین خبرگان بزرگواری که معرفی شدند[[11]](#footnote-11) می‌گویم دم دست شما هستند فردا صبح ببرید خدمت‌شان بگذارید. اعلام می‌کنم خطر در پیش است اگر اینجور پیش برود تبلیغات سوء منافقین بگونه‌ای دیگر با رنگ و جلای دیگر آبروی عدالت اجتماعی حکومت اسلامی را از بین می‌برد.

این تفکر ما نیست این فریاد علی نیست. امیرالمومنین و تحمل مخالفین امیرالمومنین است، بهترین دلیل و سند، حضرت در منزل نشسته، مردی می‌آید خدمتش، به حضرت ایراد می‌گیرد می‌گوید: چرا این جوری کردی؟ چرا با طلحه نمی‌سازی؟ چرا با زبیر نمی‌سازی؟ چرا چنین می‌کنی؟ هی می‌گوید و می‌گوید، حضرت می‌گوید: من این جوری تشخیص دادم. خودش هم تقاضاهایی می‌کند حضرت می‌گوید: من عمل نمی‌کنم این تقاضاهای تو پیش من برآورده نمی‌شود. می‌گوید: یا علی از من بد می‌بینی‌ها!. آقا ـ یک صحابی است، یک فرد عادی است در محضر امام، رهبر حاکم حکومت اسلامی بعد از حکومت خلفا ثلاثه است. یعنی بعد از اینکه ابوبکر و عمر و عثمان برای خودشان هر کدام حکومت کردند و رفتند و بعد از دو دهه و اندی سال. گفت: من از خانه تو بیرون بروم، از من خوبی نمی‌بینی من تو را می‌آزارم!، حضرت

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص16

فرمود: آزادی برو، هر وقت خلاف کردی، علیه مصالح انقلاب و اسلام قدم برداشتی من تو را روی میزان به محاکمه می‌کشم. نه حقش را قطع کرد نه جیره‌اش را قطع کرد نه این را ضد ولایت معرفی کرد. آقا! چه می‌گویی تو، برادر سپاهی جرات ندارد نظر خودش را در این انقلاب و این که در این انتخابات کدام کاندیدای من است اعلام بکند، این بدبختی است، این ساقط کردن سپاه و بسیج و همه نیروهای انتظامی این حکومت است، در حد پاسبان زمان شاه. چقدر ما بشنویم که بعضی برادران فریب خورده اینجا پرده پاره بکند، آنجا پوستر پاره بکند، این در شان جمهوری اسلامی نیست، پوستر این و آن را پاره بکنی این کوچک است، غصه ما این است که فردا این صورت‌جلسات می‌ماند. من الان به فرماندار این شهر می‌گفتم، گفتم: خدا می‌داند امروز که خواستم یک نامه گزارش برایت بنویسم که اعتراضی بماند برای آینده، این غصه‌ام گرفت.

اولا به آقای ایمانی[[12]](#footnote-12) عرض کردم گفتم: آقای ایمانی الان باید من به عنوان یک شاگرد در درس شما می‌نشستم شما تدریس می‌فرمودید من و امثال من بالاخره نکات درسی‌تان را یادداشت می‌کردیم حداقل، پای درس یک استاد دیگری عمر ما را همین جوری می‌گذراندیم او هم گفت: همین جوری است. غصه‌ام بود ما این گزارشات را بنویسیم و فرداها بیایند بگویند که انتخابات جمهوری اسلامی کاندیداهاشان این جور اعتراض داشتند. یعنی مردم، توده مردم؟ نه. آقا ... بر خلاف مقرراتش حتی ماموریت دارد که فلان شب فلان جا را تهاجم بکند. آنجا را پاره بکند. آقا، ما از این ناراحت نیستیم که پنج تا پرده پاره می‌شود، از این ناراحتیم که چرا آن شئوناتی که سبب شده پاسبان طاغوتی، ژاندارم طاغوتی دگرگون شد و می‌خواهیم از اینها سربازان جانبازی برای ارزشهای اسلامی و اثبات این ارزشها در سازندگی این نسل بسازیم، آن وقت پاسدار ساخته شده ما را تهدید کنند، جرات نکند، در خفا بگوید: من بنا به معیارهای اسلامی که دارم فلان آدم را لااقل دیوانه نمی‌دانم، عاقل می‌دانم! اگر نگفت او دیوانه هست ممکن است اخراج بشود، چون

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص17

آن آقا گفته است فلانی کله‌اش خراب است! وقتی گزارشات را آدم می‌خواند غصه‌اش می‌گیرد، از اینکه به من و تو دیوانه می‌گویند ناراحت نیستیم، از اینکه چرا در این نظام هم هنوز اینها اینجور درخت فسق و فجورشان را با آب غرور خودشان آبیاری می‌کنند. ناراحتیم برای اینکه وقتی که قرار باشد در تاریخ، ـ من که کوچکتر از اینم که این جور مقایسه بکنیم ولی برای تمثیل عرض می‌کنم ـ پیغمبران خدا دیوانه معرفی بشوند، کذاب معرفی بشوند، وضع من و تو روشن است. شنیدن این عبارت عادی است. راست می‌گوید: من دیوانه بودم من کله خراب بودم! برای اینکه احدی نتوانستند در دفتر من برای توصیه بیایند. راست می‌گویند من نمی‌پذیرفتم اما نه مستضعفین را، یک سند پیدا کنند که من یک کشاورز گمنام مستضعفی را دو روز بلا حساب زندان نگه داشته باشم ولی کثافت‌ها، آلوده‌ها، منحطین، آنهایی که دشمن انقلاب بودند آنهایی که در پست استانداری به فرماندارشان می‌نوشتند که سازمان مجاهدین فلان شهرستان را اجازه داده‌ام که در امور اعتباری مالی فرمانداری نظارت کنند،[[13]](#footnote-13) آنها را من در قفس نگه داشتم و متاسفانه من را از رشت برداشتند آنها را آزاد کردند! (تکبیر حضار) آقایی را که اعلامیه مشترک با احمدزاده(اولین استاندار خراسان)، با جلال گنجه‌ای، با بتول طالقانی، با آن امجد رئیس فراری بسیج ملی، با آن آقای عالمی آیت الله قلابی همدان که رفیق بنی صدر بود به بنی صدر تکیه می‌کرد و بعکس (بنی صدر به او)، برای آقای لاهوتی تو کوچصفهان غصه خورده بود و سنگش را به سینه زده بود، با امثال این قماش‌ها در جریان [عزل] بنی صدر اعلامیه می‌دهد که «استبداد دارد بازگشت می‌کند، مرتجعین، خودکامگانی چون هاشمی، بهشتی، خامنه‌ای، اینها دارند بنی صدر را خلع سلاحش می‌کنند، بپاخیزید![[14]](#footnote-14) جلوی این استبداد را بگیرید.» این آقا را ما در رابطه با بازار رشت که اعلامیه دادند، اعلامیه‌هایی دادند سه دانه‌اش بنام بازار ـ یکیش را اگر بخوانی میگویی نویسنده این اعلامیه باید برود تا پای اعدام.

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص18

به اسم بازاریان رشت، که بازاریان رشت، که بازاریان رشت غرق در جو و گندم و چه چی خودشان هستند.[[15]](#footnote-15) ما همدیگر را می‌شناسیم بازاریان رشت؟ روشنفکرش من نمی‌دانم چقدر می‌تواند عبارات قلمبه، سلمبه ادبی بنویسد! این عبارات مال بازاری نبود؛ مال دیپلم نیست، مال لیسانس نیست، مال فوق لیسانس نیست؛ مال یک آدم کار کرده سیاسی ایدئولوژیکی حقه باز گروهک، یا جبهه ملی است یا مجاهدین است که به نام بازار نوشته شد و نقل شد و پخش شد و من خواستم ریشه اینها را در بیاورم و در این رابطه آن آقا بازداشت می‌شود. متاسفانه یک دفعه می‌بینیم نوشته می‌شود، فریاد بلند می‌شود تلفن‌ها می‌شود: ای بزرگان چه نشسته‌اید، کریمی دارد معتمدین و رجال گیلان را دستگیر می‎کند![[16]](#footnote-16) نتوانستند، فریادشان به تهران رفت، ولی از در اطاق من به داخل نیامد، برای اینکه خودشان می‌آمدند ممکن بود دستگیر بشوند! بگذارید برای شما بگویم: آن روزی که قضیه دانشگاه گیلان واقع شد و مرحوم لاهوتی[[17]](#footnote-17) من را خواست ـ از اینکه می‌گویم مرحوم ناراحت نباشید، ما برای افراد فریب خورده هم از خدا رحمت‌شان را می‌خواهیم توجه کردید، خدا نکند انسان در معرض غرور و فریب قرار بگیردـ ایشان من را خواست در سپیدرود، رفتم آنجا دیدم ایشان نشسته، یک خانمی هست آن چنانی با چه وضعی، حیفم آمد در آن جلسه او بنشیند که در شان لباس روحانیت نبود. یک مشت از آن سیبل گنده‌ها نشسته‌اند، آنها هم نگاهشان به من دارد حالی می‌کند که بخون تو تشنه‌ایم. آقای لاهوتی می‌گوید که: اینهایی که دستگیر کردی از زندانی‌ها بخصوص آقایانی که از دانشگاه گرفتید، آزاد کنید. گفتم: من نگرفتم، انقلاب اینها را گرفت! معیارها اینها را گرفت. گفت: اینها را آزاد کنید، گفتم: آقای لاهوتی؛ طبق مقررات قضایی طاغوت هم یک‌جا اگر درگیری مشترک بشود، طرفینی زد و خورد بشود، هر دو طرف را دادستان می‌تواند تا اطلاع ثانوی بازداشت بکند، اینجا که قضیه سیزده تا قتل است. گفت و گفت و گفت.

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص19

گفت: این آقایان اساتید دانشگاه هستند اینها ضامن می‌شوند اینها آزاد بشوند. گفتم: اگر آقایان که می‌خواهند ضامن بشوند خودشان در معرض اتهام و تحقیق باشند، آن وقت چطور؟ آقای لاهوتی فهمید، دیدم اینها گوش‌هاشون تیز شد، ابروهاشون افتاد، جمع و جور شدند ای وای ما را بیشتر شناسایی نکند گویا الان اینجاست که باید بازداشت بشوند! واقعاً بودند. آقای لاهوتی گفت فهمیدم که تو چه می‌گویی. البته یکسری صحبت‌های دیگر هم شد غرضم این نکته است: آقا تو که می‌خواهی بیایی توصیه بکنی، ضامن بشوی، نامه می‌نویسی چرا فلان آقای خدمتگزار به جمهوری اسلامی بدست تو در زندان است؟ تو هم اگر می‌آمدی، ما بررسی می‌کردیم پرونده‌هات را می‌دادیم به دادگاه، تو معلوم نبود بیشتر از این محاکمه نشوی؟ محکوم نشوی! ولی چه کنم که نکردم، چه کنم که بعد از اینکه من از اینجا (دادستانی انقلاب گیلان) رفتم لاهیجان، یکی یکی آلوده‌هایی که، زیردست آنها اعدامی تربیت شد، آزاد شدند و تو این شهر (مثل) شیر نر می‌گردند به ریش من و تو هم می‌خندند، البته به ریش آقای‌شان می‌خندند! این انقلاب اینها را بیاری خدا دیر یا زود درازکش‌شان خواهد کرد. (تکبیر) تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

چه کنم که آقا دو سال قاضی من بوده، تو دادگاه‌ها بوده، و با حضور تروریسم از منافقین و چپ‌گراها در این استان، یک مورد حکم اعدام از گروه‌ها را نداده است که اگر شما ثابت کردید که داده است آن آقایی که در سطح استان بود من این دست راستم

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص20

را به شما می‌دهم، دست چپم را به شما می‌دهم![[18]](#footnote-18) و امروز همان آقا باید اظهار نظر بکند که بنده تعادل فکری ندارم! حزب اللهی‌ها اصلا تعادل فکری ندارند، رجایی شهید هم کله‌پوک بود! مگر نبود؟! خلخالی هم کله پوک بود؛ حالا می‌ایستند می‌گویند: خلخالی تور توری[[19]](#footnote-19) حکم می‌داد، بارک الله!! الان هم اگر بگویند خلخالی دارد می‌آید، تو هم زرد می‌کنی!

چرا می‌شکنید؟ چرا می‌شکنید؟ آنهایی را که لااقل به انقلاب باور دارند و اعلام می‌کنند قبل از شما باور داشتند. خلخالی سال‌ها و سال‌ها پیش از آنکه تو امام را حتی به مرجعیت قبول کنی او در رابطه پذیرفتن فرامین امام علیه شاه تبعیدها کشیده چه خبرته؟ الان رسما در نماز جمعه یک شهر می‌گویی: خلخالی حکم‌های بی مورد می‌داد! آن وقت نمی‌شود آنجا فریاد کشید؟ ولی مصالح اسلامی ایجاب می‌کند که سکوت کنیم. اما اینجور نیست، ما کلیات قضایا را باید بیان کنیم.

چه شده است از سویی به کلیه بازرسی‌ها می‌گوئید: «ما از دو چیز خاطر جمع‌ایم یکی مسائل مالی، یکی مسائل جنسی». به شما می‌گویند: پس دور این آدم را شمع روشن کنید، ما هر چه داریم تو حکومت از این دو قضیه است یا پول است یا شهوت! و در عین حال از این طرف در بزنگاه انتخابات رسما بالای منبر اعلام می‌کنید

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص21

که: آقا اختلال حواس دارد! چه شده؛ چه منافعی از شما به خطر افتاده؟ والله من تا سه روز مانده به ثبت نام آخرین، ثبت نام نکردم، قصد من عدم حضور در انتخابات بود. و من الان احساس می‌کنم که اگر آن شب [اعلام شمارش آراء] یک «نه» به من بدهند و آن وقت در طول این مدت تا رسیدن به آن «نه»، خلاف اخلاقی مرتکب شده باشم، بسیار آدم بدبختی هستم. تو چه می‌گی؟ این همه سفارش به تقوی این همه دستورات اخلاقی، این همه ارزش‌ها برای چیست؟ راستی، می‌گوید: مگر مدرسین حوزه علمیه باید رای بدهید یا با مردم رشت باید رای بدهیم؟ بابا! مگر این همه ارزشها را الان آقای فیض[[20]](#footnote-20) اشاره نکردند. اینجا مگر انتخاب یک بقال و انتخاب یک فرماندار است؛ اینجا مگر انتخاب یک استاندارست که اگر دو روز امور خوب نگشت، بالاخره یکی دیگر جای او بنشیند، اینجا مگر انتخاب یک دادستان است که اگر فرض صد نفر را به نا حق زندان کرد بالاخره یکی می‌آید سریع رسیدگی می‌کند، اشتباهات او را جبران می‌کند؛ اینجا انتخاب یک رهبر است در رابطه این هم عظمت این انقلاب. آن وقت دردناک است اگر وقتی آدم برخورد بکند ببیند این آدم [مدعی] فرض بکنید کسی است که می‌خواهد بنویسد «مورد تایید است»، می‌نویسد: «مورید تَعْهِید است!». بله، نامه برای من آمد به عنوان مسئول مثلا شورای کشت یک شهر: آقای فلانی، فلانی...

زیرش می‌خواست بنویسد: موضوع فلان مورد تائید است همین که دارم می‌گویم: م ـ و ـ ر ـ ی ـ د (مورید) ت ـ ع ـ هـ ـ ی ـ د (تعهید)! رفتم گفتم: آقا آن حجت الاسلامش را بردار، آبرو می‌بری!! بنده شدم ضد ولایت فقیه وقتی که گفتم این حجت الاسلام را بردار، بد می‌شود. خواستم آبروی روحانیت و حریم اسلام حفظ بشود گفتم: آخر تو چطور لباس گذاشتی من نمی‌دانم، ولی تو املای فارسی را بلد نیستی بابا!! این جور نیست که جامعه تو را حجت الاسلام بداند آقای فیض را هم حجت الاسلام بداند، آقای ایمانی را هم حجت الاسلام بداند؛

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص22

آقای محفوظی[[21]](#footnote-21) و ایمانی و دیگران و دیگران و ضیایی‌ها[[22]](#footnote-22) و بزرگان و بهشتی‌ها و هاشمی‌ها و چه می‌دانم مطهری‌های ارزشمند را حجت الاسلام بداند. حجت الاسلام به غزالی‌ها می‌گفتند. بعضی‌ها رعشه بر بدن‌شان می‌افتاد اینها را می‌گفتی آیت الله، حجت‌الاسلام. درباره آقای بروجردی نقل می‌کنند: واقعا گاهی می‌لرزید آن اوایل وقتی بهش می‌گفتند آیت الله.

شاید بگویند اینها جا ندارد، نمی‌دانم. بابا این ارزشها باید به بازی گرفته نشود. هر چه خرابی داری یک دانه مارک و نشان چه می‌دانم ثقه الاسلام اینجا بزن، دیگر حق نداری بهش بگویی بالای ثقه الاسلام هم مو وجود دارد! اگر گفتی، توهین کردی! من عرض می‌کنم همچون چیزی نیست، بروید بپرسید. ما نمی‌خواهیم حریم‌ها را بدرانیم و بخاطر اینکه حریم‌ها دریده نشود تا حالا سکوت کردیم و حرف نزدیم.

آن قدر شما [حزب اللهی‌ها] سکوت کردید، آنقدر شما متانت به خرج دادید آن قدر معیارهای اخلاقی را توجه کردید که در طول این دو سه روز به خصوص، به خصوص باید به شما بگویم حتی خودی‌ها را سخت به حالت غیر عادی از باور رساندید. اعلامیه‌ها را جلوی‌تان پاره کردند تحمل کردید پرده‌ها پاره کردند از آقایان [نامزدهای جامعه مدرسین قم] از دیگری، تحمل کردید. اعلام کردید: که اگر ما را سیلی هم بزنید شما را می‌بوسیم فعلاً می‌بوسیم. اینها گیج شدند چون اینها به دورغ گفته بودند که: حزب اللهی‌های رشت به هیچ قید و بندی مقید نیستند، و امروز سخت گیج شدند که چی چی یک مشت جوانی را که سر از پا نمی‌شناختند در مقابل طاغیان از محرکین وابستگان نظامات جیره خوار طاغوتی شرق و غرب، بعد از پیروزی انقلاب، زیر شهرداری رشت کنار مراکز تبلیغی شهرستانها فورا می‌خروشید می‌جوشید جلوی قمه آنها می‌ایستاد جلوی کارد آنها می‌ایستاد، تو تاریکی می‌رفت، تو دل جمعیت‌های آنها می‌رفت از این ور کارد می‌زدند از آن ور سقلمه می‌زدند، می‌رفت جلو تو سرشان می‌زد متفرق‌شان می‌کرد، از دستشان قمه‌شان را، کاردشان را می‌گرفت، تحویل دادسرا می‌داد، این آدم

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص23

[حالا] چطور این جور شده گویا اصلاً هیچ احساسی ندارد؟! اما نمی‌فهمند که شما را تقوای مذهبی فعلا پابند کرده، چون ندارند. از قدیم گفتند: یک نه، صد جان خلاصی!. چون ندارند هم مزه این تقوا را نمی‌چشند و هم شما را درک نمی‌کنند.[[23]](#footnote-23)

اینجا امیرالمومنین فرمود که: زرعوا الفجور، چقدر اینها فجور را کشت کردند؟ چقدر در لباس دین شمشیر به قلب امام زمان زدید؛ فراموش کنیم؛ مگر از عمْر ما چقدر گذشت؛ مگر از عمر انقلاب چقدر گذشت؛ من چه بگم؟ نمی‌توانیم فراموش کنیم، مثل آینه جلوی چشم ماست. وقتی یک مدعی قضایا، امروز اعلام می‌کند که من چنین و چنان، اما دیروز، دو سال مانده به پیروزی انقلاب، شروع خون دادن‌ها به ساواک یک شهر نامه می‌نویسد که «به من اجازه سخن بدهید منبرم را

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص24

آزاد کنید من بروم نسل جوان را ارشاد کنم مارکسیسم را بکوبم، ماتریالیسم را بکوبم و بنا به منویات اعلیحضرت همایون آریامهر که عبارت از تقویت روح معنوی جامعه است من ارشاد کنم نسل سرگشته را. 1397.» یعنی پنج سال پیش، سه سال مانده به پیروزی انقلاب. این آدم می‌تواند امروز، خبره بشود؟ نمی‌تواند. اگر چه دو هزار و پانصد جلد کتاب نوشته باشد، اگر چه هزارو چهار صد جلد نوشته باشد، اگر چه صدو چهل جلد، تو صفرها را حذف بکن. امام مگر نفرمود که: «توحید می‌نویسند ولی موحد نیستند، اخلاق می‌نویسند ولی صاحب اخلاق نیستند». اینها خیال می‌کنند اخلاق یعنی خوش و بش کردن؛ با خنده، سر مردم شیره مالیدن، بیت‌المال را پخش کردن و دکان بازار باز کردن. اخلاق، این نیست. اخلاق را علی نشان داد. قبض می‌کرد برای هر که باز نمی‌کرد برای برادرش عقیل هم باز نکرد. ما اگر دو تا توصیه‌های آقایان را زیر بار می‌رفتیم ابوذر زمان بودیم، ولی تو گوش ما، تو مغز ما، تو هیکل ما، این رفته که امام فرمود: «اگر از اهل من هم توصیه دادند رد کنید به دیوار بزنید».

**بقای ارزشها نه محو ارزشها**

قرار نیست که ما بمانیم، ارزشها محو بشود، قرار است ما محو بشویم، ارزشها بماند. و اِلّا خوب، دکان بازار قبلی را داشتیم دیگر آقا، تو نظام طاغوت بالاخره بخشداری، فرمانداری، زهرماری. چی چی بوده است که آن همه حرکت‌ها شد؟ می‌خواستیم دگرگون کنیم، خواستیم بنیادی انقلاب کنیم، آن هم نه انقلاب صرفا مادی، بلکه انقلاب عمیق معنوی خدایی، حالا چقدر من نمی‌دانم آلودگی‌ها و سیاهی پرونده و مجرمیت هست که این روشنایی در قلب تو و من اثر نکرد باید در خودمان جستجو کنیم، [وگرنه] انقلاب کار خودش را کرد.

«زرعوا الفجور و سقوه الغرور و حصدوا البثور» آقای منتظری از تبعیدگاه برای من، نوعی کمک هزینه می‌فرستد، من دست آقای

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص25

شریعتمدار را می‌بوسم، من محرم سِرّ آقای شریعتمدارم! چه می‌شود؟ حالا این می‌تواند برود، فردا [در مجلس خبرگان] ولی فقیه را تشخیص بدهد؟ کی، کی؟ همان موقعی که اعلامیه امام می‌آید: «رستاخیز، حزب رستاخیز رسواست، فلان عمل فلان...» همان موقعی که فریاد بلند است که «باید هر خشت دارالتبلیغ را یک طلبه یا فرد قمی بکند ببرد.»[[24]](#footnote-24) همان موقعی که این آقای فیض به درِ دارالتبلیغ حتی نگاه

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص26

نمی‌کرد. همان جوری که من و تو گاهی به در سینما نگاه نمی‌کردیم ـ ما داشتیم بچه‌هایی تربیت شده در مکتب اسلامی خانواده‌ها که اینها از جلوی سینماها کمانه می‌کردند می‌رفتند، که آن آلودگی دامن‌شان را نگیرد ـ این آقای فیض از آنهایی است که من ایشان را این جور می‌شناسم از سال 42 تا پیروزی انقلاب از جلوی دارالتبلیغ کمانه می‌کرد می‌رفت و راست گفت دیشب در یک مجلسی گفت: «من هیچ وقت مسئله آقای شریعتمدار را هم برای مردم نخواندم چون از اول هم ایشان را می‌شناختم»، و گفت: «وقتی به گیلان آمد ایشان را به خانه خودم هم دعوت نکردم!»[[25]](#footnote-25) آقا معیارها جلوی چشم ماست

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص27

تو حالا هزار تا تازیانه بردار بگو: این شب نیست روز است، شب است، آن پرونده تاریک است این پرونده روشن است. آقای فیض که حالا سخنش شد بگذار عرض کنم که این آدم چه معیارهایی دارد؟ گویا برای‌تان یک‌بار گفتم. چهلم آقا مصطفی[خمینی] شروع انقلاب عمومی است خوش خدمتی به ساواک در مجلس ترحیم شهید حاج آقا مصطفی خمینی مجلس لاهیجان، برگزار شد مامورین ساواک از گیلان، از رشت نشسته‌اند، مردم نشسته‌اند، جوان‌ها نشسته‌اند، عده‌ای از عاشقان به امام نشسته‌اند سخنرانی شد در حد اینکه یک آدم مومنی، یک آدم بازاری مسلمانی که یخورده هم احکام بلد باشد، یک مقدار هم آدم متشرعی باشد، یخورده بیشتر از اینها سخنرانی شد و تجلیل شد. اما اسمی از خاندان رسالت در رابطه ولایت یا این امام، این فرزند و این انقلاب، نه، آنکه یادم است آقا مصطفی هم با احتیاط ازش یک یادی می‌‌شد یک اشاره به اینکه ایشان صاحب تفسیر است. یاالله داشتند می‌کشیدند، این آقای فیض که در جمع علما نشسته بود یک دفعه پا شد آمد بر خلاف رسم معمول گیلان، روی پله اول منبر سرپا ایستاد، خطبه خواند به نام امام صلوات گرفت شروع کرد به گفتن ارزش‌های انقلاب، که من دیدم رنگ و روی آن آقایان[[26]](#footnote-26) که دم در هستند پرید، این به او اشاره کرد اونهم به این حالی کرد بالاخره آن زبان زرگری همدیگر را فهمیدند؛ آمد زیر گوش آقای فیض یک چیزی گفت، آقای فیض از منبر پائین آمد. کاری که مامورین ساواک در آن مجلس موفق نبودند بکنند اینها مجانی کردند! از اینکه گفتند: «که ما به ساواک تعهد دادیم که نظم جلسه را حفظ کنیم، سخنرانی نفرمائید!» بارک الله بر این انجام ماموریت صادقانه تو، البته نه در راه خدا، برای ساواک! آنهم بی درد سر آن هم بی زحمت. آن مامورین ساواک آن روز همه تقدیرنامه گرفتند تو بدبخت چه گرفتی؟ رسوایی گرفتی دیگه! می‌گذاشتی حرکتی می‌شد. نه، از این بدتر بگم، یک ماه تمام آن آقا منبر رفت و گفت: این بچه‌هایی که شیشه‌های سینمای لاهیجان را شکستند اینها از ما

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص28

نیستند، کی‌ها؟ حزب اللهی‌های لاهیجان، بچه‌هایی که چهارده پانزده سال تو کانون بحث و انتقاد لاهیجان تربیت اسلامی شدند. حالا این آقا می‌تواند تعیین ولایت فقیه را در جای خودش بکند و بنشاند؟!

آقا حساب دارد کتاب دارد. اصلا خودشان باید جمع و جور می‌کردند خودشان را، چرا مطرح می‌کنند که خدای نکرده مفتضح بشوند. بالاخره تو هم اسمش را نشنوی من هم اسمش را بگویم، امروز نه فردا نه، در انتخابات [دوره اول] مجلس شورای اسلامی متاسفانه آن نامه با شیطنت گروهها در سطح این شرق گیلان پخش شد و باز بچه‌های حزب الله برای حفظ حریم روحانیت آن را جمع کردند.

خبرگان انسانهایی را می‌خواهد که به دنبال این موازین: «هم اساس الدین و عماد الیقین»، اینها اساس دین باشند، استوانه‌های یقین باشند، شما دیروز یقین نداشتید. بگذار من این درد را بگویم: دو نفر از این آقایان بزرگوار دو تا مامور شده بودند که بعد از فوت آقای حکیم، بیایند گیلان و بوسیله بعضی محلی‌ها به مردم حالی کنند که دیگر مرجع، امام است. چه بشنوی، که دود از کله‌ات بلند بشه، نشه، نشه که آقایان در آن روز به امام چه گفتند. ولی چرا نشنوی؟ آن روز آقایان همانی را گفتند که امروز در سطح بسیار پائین به یک برادر حزب الله می‌گویند، گفتند: امام «تور» است! حالا می‌خواهند خبره بشوند! آقای محفوظی می‌گفت: به من گفتند تو بیا برو، گفتم من اینها را می‌شناسم من می‌روم چون نتیجه ندارد. باید همواره بر یقین بوده باشند آن آقایی که سه ماه مانده به پیروزی (انقلاب) می‌گوید امام پیر است زبانم لال، امام می‌میرد؛ آن آقایی که می‌گوید: روحانیت یک توپ بادی داشت امام آن بادش را هم خالی کرد، می‌گوید: روحانیت یک توپ بادی داشت مردم به او یک احترامی می‌کردند امام که انقلاب کرد این باد ما را هم خالی کرد! این امروز می‌تواند خبره بشود؟ حالا هر چه هم بیاید بگوید: «رهبر خردمند، اندیشمند

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص29

ژرف نگر، بلند پرواز» برای آسمانهایی که این آدم اصلا نمی‌بیند. بگوید، این آدم دیروز هم گفت: «رهبر خردمند آریا مهر.» (تکبیر)

**جملاتی از اطلاعیه شماره 1 بازاریان رشت**

اطلاعیه شماره 1 بازاریان مسلمان و متعهد رشت مورخ 24/3/60 که هم الان حین صحبت روی میزم آمد می‌گوید:

به نام خدا ـ هموطنان شریف و آزاده، مردم قهرمان و انقلابی گیلان، بازاریان متعهد و مسلمان رشت

خوب به عبارت دقت کنید ببینید چه بویی ازش می‌آید

میهن خون‌بار ما در شرایطی بس حساس و خطیر قرار گرفته است عوامل استبداد و دیکتاتوری دوباره رخ نموده است، رئیس جمهور قانونی و منتخب مردم در آستانه حذف و برکناری کامل قرار گرفته است...

این عبارات مجمل و قصار مال کیست؟ از کجا بویش می‌آید؟ این مال بقال است؟ این مال قماش فروش است؟ این مال صنف یخ فروش است؟ این مال سرمایه‌دارهای کثیف بازار رشت است که بعضی‌هاشان سواد امضاءشان را ندارند اما سرمایه‌های کلان از چرک خون این مردم مستضعف، از قبل از انقلاب و بعد از انقلاب در انحصار احتکارگونه اجناس عمومی به دست آورده‌اند و متاسفانه حمایت هم می‌شوند؛ عکس پاسدار را با هاشمی و آن ملای دیگر... در حالت اعمال شنیع پخش می‌کنند پولش را هم می‌دهند، زندان نرفته توصیه می‌شود آزاد هم می‌شوند! بعد همین‌ها باید این روزها پول بدهند بعضی تبلیغات را بکنند!

خوشبختی ما این است که حزب الله، مستضعفین آن چه را که می‌گیرند اگر بگیرند با صندوق‌های جلوی مساجد می‌گیرند. بگم آن آقایی که گفت: این پوسترهایی که پخش شده با کدام مُهر بیت المال است؟ ای برادر: اگر دو برج حقوق فرمانداریم را فقط می‌گرفتم خرج تبلیغاتم کافی بود. از کدام بیت المال؟ برای تو حزب الله می‌گویم که او بداند. من تا امروز یک‌شاهی حقوق نه فرمانداری، نه دادستانی امضا نکردم. این برای اطلاع است. تو شک نکن که این خرج‌ها از

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص30

کجا می‌آید من هم نمی‌دانم فقط دیشب دیدم دم مسجد صندوق است و من هم، خدایا تو می‌دانی تا حالا ده‌شاهی پول ندادم، نمی‌دهم. مگر دارید چه چی بمن می‌دهید؟! اول بدبختی من است اگر کاری بشود، اول پذیرش مسئولیت آن چنانی است که هر لحظه باید توش اندیشه بکنم.

**دنباله اطلاعیه شماره 1 بازاریان**

انحصار طلبان تازه به قدرت رسیده سرمست از بادهای قدرت در مسیر حاکمیت‌طلبی‌های افسارگسیخته خود از هیچ پلیدی فروگذار ننمودند و وقتی تحمل یک یا دو روزنامه غیر حکومتی را که در بیان حقایق کوشا بوده‌اند را نیز نداشته و دست به تعطیل آنها و به ویژه روزنامه انقلاب اسلامی زده‌اند، قدرت پرستان حزبی در مسیر حفظ آزطلبی‌های بی پایان خود به هر کاری دست خواهند زد و اگر خروش اعتراض سراسری مردم

این تحریک مردم است علیه حکومت اسلامی، این نویسنده این نویسندگان محاربند باید حکم اعدام بگیرند. (تکبیر حضار)

و تمامی اقشار و طبقات مردم جلودارشان نباشد،

یعنی مردم گیلان! پاشید جلوی حکومت را بگیرید جلوی هاشمی را بگیرید جلوی بهشتی را بگیرید جلوی امام را بگیرید! چه خبره؟ من این پرونده را زیرنویس کردم و به عنوان دادستان استان [خواستم] که این پرونده تا اطلاع ثانوی تا تحقیق کامل باید به دادگاه نرود و این حق مسلم دادستان است. متاسفانه با حضور من این پرونده را بردند دادگاه و من را هم از اینجا (دادستانی استان) فرستادند لاهیجان. اینها یکی یکی حبس تعلیقی گرفتند، چهار ماه، شش ما ه، دو سال...

و تمامی اقشار و طبقات مردم جلودارشان نباشد از تعرض و تجاوز به حقوق هیچ طبقه و قشری خودداری نخواهند کرد.

تمام بکن بگو حکومت اسلامی را محو کنید امام را هم اعدام بکنید!!

هم اینک بی‌دینان از خدا بی خبر برای تحکیم حکومت بی پایه و غیر مردمی خود، هزاران نفر را در گوشه و کنار دستگیر و دهها تن را به خاک و خون کشیده‌اند.

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص31

یعنی منافقین را دارند محاکمه می‌کنند گروههای چپ کردستان را دارند محاکمه می‌کنند، این (نویسنده) سنگ آنها را دارد به سینه می‌زند!

رادیو و تلویزیون حزبی و روزنامه‌های وابسته به حکومت هیچ کدام از اخبار و وقایع مربوط به جنایت‌های ارتجاعی حاکمان را منعکس نمی‌کنند. در این شرایط حساس بر عهده هر مسلمان متعهد از هر طبقه قشری است که صدای اعتراض و فریاد خود نسبت به اعمال جنایتکارانه این اراذل به قدرت خزیده را

ما تا به حال به قدرت رسیده شنیده‌ایم! ببین چقدر دقیق است به «قدرت خزیده»، به همه می‌گویدها، به همه می‌گوید به دادگاهها می‌گوید به شورای عالی قضایی می‌گوید به مجلس شورای اسلامی، به علما بزرگ کشور می‌گوید، زبانم لال به امام می‌گوید، چون در آن نامه شش صفحه‌ای آن آقا خیلی به امام توهین کرد.[[27]](#footnote-27) باز هم از زندان آزاد می‌شود. فردا می‌رود

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص32

ملاقات دیگری در بیمارستان.

به گوش جهانیان برسانید. و لذا ما بازاریان مسلمان و متعهد رشت، بازار رشت را از روز یکشنبه 24/3/60 برای اعتراض و هشدار به مدت دو روز تا تاریخ 25/3/60 تعطیل اعلام نموده و تمامی مردم قهرمان رشت و همکاران محترم تقاضا می‌کنیم که به ایفای مسئولیت‌های اسلامی و مردمی خود در این رابطه بپردازند.

این اعلامیه شماره یک است دو تا شماره دیگر هم دارد.

**اتمام حجت به کلیه مقامات سیاسی قضایی مملکت**

من اینجا یادم آمد می‌گویم: برادران! شما مسئول‌اید این نوار را پیاده کنید. به رئیس جمهور بفرستید به رئیس مجلس بفرستید به شورای نگهبان بفرستید به بازرسی کل کشور بفرستید، این اتمام حجت من است به کلیه مقامات سیاسی قضایی مملکت، بفرستید شورای عالی قضایی دادستانی کل انقلاب، دادستانی کل کشور، وزارت کشور، دفتر امام، دفتر تبلیغات قم، خدمت آقا سید احمد فرزند امام، بفرستید تا بدانند که نسل حزب الله گیلان، چه‌ها را دید و بر خلاف تبلیغات سوء مثل پیرمردان هشتاد ساله و عجین شده از صبر و بردباری برای حفظ مصالح اسلامی، دندان بر جگر گذاشت و سکوت اختیار کرد. (تکبیر حضار)

بفرستید تا بخوانند و بدانند که تو دیوانه نیستی، تو بی قید و بند نیستی، تو مقید به قیود اسلامی تو پایبند به ارزش‌های

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص33

اصیل خدایی قرآنی. تو به عشق ظهور و حضور روحانیت راستین از خبرگان ارزشمند حوزه علمیه قم. تا امروز، جلوی همه تهاجمات بیگانگان و مزدوران‌شان ایستادی و حاضر شدی به کله پوک، کله خراب متهم بشوی اما دشمن اینجا نتواند عرض وجود بکند.

**پیگیری پرونده صادر کنندگان اعلامیه شماره 1 بازار**

آقا! بعد از این، انجمن اسلامی بازار را تشکیل دادم متاسفانه باز وقتی که جابجا شدم آن انجمن را منحل کردند. آن انجمن متشکل از فرزندان مستضعف مومن بازار بود آن انجمن از آنهایی بود که متاثر از جو تهدید و تطمیع و خواهش‌های نفسانی قرار نگرفتند. چرا تعطیل کردند؟ چرا دوباره کلاش‌ها، سرمایه‌دارهای کثیف، بعضی آلوده‌ها بعضی بدنام‌ها، آنها را دوباره تو این تشکیلات آوردند؟ چرا؟ چون غلام حلقه بگوش‌اند چون آن قدر پرونده‌شان، سیاه‌تر است که نمی‌توانند این سیاهی را ببینند. ببینند هم نمی‌فهمند!، این مستضعفین مظلوم می‌بینند و داد می‌زنند، باید بروند.

**بازتاب حضور آگاهانه در صحنه**

بگذار این داستان را برای‌تان بگویم، حضور یکی در صحنه چیست؟ حضور یکی در صحنه؛ درباره آقا محمد خان [قاجار] در تاریخ می‌نویسند وقتی کریم خان زند کارش تمام شد آقا محمد خان از شیراز حرکت کرد بیاید طبرستان [تا] آنجا پادشاه بشود. بین راه نزدیکی ورامین توی باطلاق‌ها توی کویر فرو رفت تا سینه فرو رفت. باطلاق است. سنگینی می‌کند می‌خواهد کم کمک دیگر سرش هم توی باطلاق برود، آنجا مرگ را جلوی چشمش می‌بیند به گونه‌ای که ما اگر عمیق بشویم دقیق بشویم آن وقت به این موضوع می‌اندیشیم که به عوض مشغول شدن به یک مسئله ساده گذرا ـ آنجا توجه کنیم که آن قضیه چیه؛ آن لحظه چیه؟ آن لحظه ـ لحظه حساس التماس است عجز عجز، عجز. یک نخ هم اگر از آسمان بیفتد آن را هم می‌گیرد! دارد غرق می‌شود یک همراهی داشت، (آن همراه) آنجا چنگ می‌اندازد این را بالاخره از

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص34

باطلاق بیرون می‌آورد. کی را؟ آقا محمد خان را ـ این را (بیرون) می‌آورد. ایشان بعدها پادشاه می‌شود ـ پادشاه می‌شود آنقدر قدرت پیدا می‌کند و هواها بر او مسلط می‌شود که می‌دانید بعضی از دشمنانش را دو تا چشم‌شان را در می‌آورد و شایع بود، در تاریخ نوشته‌اند که ایشان شهری داشت از کوران از بس کور کرده بود آن جا یک شهر از کورها جور کرده بود، شهر کوران، معروف است. مال آقا محمد خان است. می‌گویند: از چشم‌هایی که در آورده بود یک تلی درست کرده بود. یک روز این آقایی که آن روز باهاش بود، ظاهرا با عمویش بود یا دائی‌اش، این را می‌خواهد. (این را خیلی دقیق باشید یک نکته عظیم روانشناسی است، آن هم روانشناسی اجتماعی) این آقا را می‌خواهد می‌گوید: که یادته، یک روز این جور شد. این مرد می‌گوید: نه. گفت: این جوری شد این طوری شد تو دست من را گرفتی، گفت: یادم نیست. صحنه را همه را شرح داد این مرد گفت: من الان پیر شدم تو ذهنم نیست، حالا که ذهن تو هست بسیار خوب. تاریخ می‌نویسد، که این آدم به آن خبیث باطن آقا محمد خان آشنا بود می‌دانست اگر بگوید من یادم هست این، سرش بلا می‌آورد. می‌گفت: فلانی! واقع قضیه این است من هر وقت تو را می‌بینم، چشمم به چشم تو می‌افتد به یاد آن روز می‌افتم که من عاجز بودم آن قدر بی قدرت بودم که تو دست من را گرفتی و من را نجات دادی و الان خودم را می‌بینم که قدرت دارم چشم در بیاورم احساس حقارت می‌کنم، تو را نمی‌توانم ببینم. چون عموی من هستی تو را نمی‌کشم ولی دو تا چشمت را می‌خواهم در بیاورم. این واقع شدها این مرد التماس کرد موثر واقع نشد، دو تا چشم این را درآورد. این مرد باز هم آنجا تو دربار زندگی کرد یک مدت دیگر گذشت [آقا محمد خان] بهش گفت: واقع این است اصلا من تو را می‌بینم احساس حقارت می‌کنم. تو اینجا هستی من همیشه آن روز (فلاکت) را یاد می‌آورم تو را می‌بینم بیاد آن روز می‌افتم. می‌خواهم آن روز، آن ذلت، آن حقارت، آن عجز که از چشمم التماس می‌بارید و به

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص35

نخی، ریسمانی می‌خواستم چنگ بیاندازم آنرا به یاد نیاورم. گفت: خوب، چه بکنم؟ گفت: برو کربلا، آنجا باش تا بمیری! من برای تو ماهانه پول می‌دهم. همین کار را هم کرد. باز خدا پدر ناداشته او را بیامرزد که او را کربلا فرستاد! اینجا بعضی‌ها می‌خواهند بعضی‌ها را بکشند. درد است اگر بشنوی، انصاری وقتی ترور شد بعضی از خودی‌ها چاپلی (بشکن) زدند! کجا قرار گرفتیم ما؟ آقا حضور تو حزب الله، برای من خطرناک است، چون تو را می‌بینم به یاد می‌آورم که تو می‌دانی من چه نامه‌هایی نوشتم، تو می‌دانی من چه امضاءهایی کردم، تو می‌دانی من چه دست بوسی‌هایی کردم...

امروز چرا حزب اللهی‌ها را می‌خواهید که بروند؛ چرا پیغام می‌دهی که آقا! یک چند ماهی هم، اگر شد از لاهیجان و گیلان برو، «وزیر» هم می‌خواهی بشوی ما برای تو درست می‌کنیم، فقط اینجا نباش! ما کاری نداریم ما جاروی دکانمان را می‌زنیم. حصور تو جوان مسلمان پاک که دست به حرام نزدی، بگوشه چشم، به نوامیس مردم نگاه نکردی، رنج آور است، برای اینکه من اسیر شهوات و کمر به پائین خودم هستم تو را نمی‌توانم ببینم، من نمی‌توانم قبول کنم که تو حزب الله به گروهک‌ها نه گفتی، به شَلِ حسن‌ها[[28]](#footnote-28) نه گفتی ولی من به او پول دادم به او اسلحه دادم، کمک کردم او را مسئول کمیته کردم لذا باید حزب الله محو بشود باید دیوانه معرفی بشود، باقرآبادی باید خل خل معرفی بشود. باقرآبادی اگر نبود. خدا پیغمبری تو، همان خانه باید می‌نشستی، بیرون نمی‌آمدی. (تکبیر)

شب اول، دوم حمله گروهک‌ها به دانشگاه، توی سپاه بودیم. [ساعت] یک شب [همراه] بچه‌ها خوابیدیم، ساعت چهار صبح آمدید بیدار کردند آقا بیا از تمام شهرهای گیلان، یک عده از هر شهری جلوی سپاه تا صبح بیدار بودند اینها [دنبال] یک آقایی می‌گردند [تا] برایشان پیشنمازی بکند، ملا نیست برای‌شان پیشنماز بکند، تو بیا برایشان نماز بخوان شما برای خواندن نماز هم آنجا نیامدی، چون

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص36

پشت سر قضیه، چپی بود، فردا ممکن بود تو خیابان، مثلاً یک چاپلی بزند، یک حمله‌ای بکند، یک فحشی بدهد؟ آقا! مسجد در خانه‌ات را تعطیل کردی، برای نماز نیامده بودی.[[29]](#footnote-29) ما کلی داریم می‌گوییم، مصادیق را خودتان پیدا کنید موارد را خودتان می‌دانید، تطبیق بکنید.

ما جمعیت را در روز چهارم آبان یا هفتم آبان 57 در لاهیجان بردیم در خانه یک آقایی؛ اول از او التماس کردیم برای سخنرانی، اول نیامد. بعد برای حفظ حریم بردیم در خانه، در خانه [او] با این جمعیت ده، بیست هزار نفری که به صف نماز وحدت ایستاده بودند فاصله‌اش شصت متر بود. گفتیم با حفاظت بچه‌ها بیا پیشنماز بشو، نیامد! الان [او] می‌تواند خبره بشود؟ می‌تواند؟ حساب دارد، کتاب دارد «هم اساس الدین و عماد الیقین الیهیم یفئی و الغالی و بهم یلحق التالی الان اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله.» این جوری بشود، آن وقت اهل، معلوم می‌شود، حق به جایش بر می‌گردد. خبرگان در یک جمله، یعنی همین. باید افرادی بیایند که حق را بجایش بنشانید ...

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص37

رسالت معلوم شد چقدر سنگین است ...

تحقق بیان امیرالمومنین را از دل قرون و تاریکی‌ها در صدر اسلام از آن دل پر درد در کناره جاده در نیمه شب «الان اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله». ما باید همچون تحقق رهبری امام امت ببینیم، تحقق صداقت دریافت‌ها و تشخیص‌ها و آرای خبرگان ما را در میزان کردن امر رهبری به تبعیت رهبری امام امت و ارشاد جامعه همواره در این مسیر صادق از رهبری تا وصال این جامعه و این انقلاب به انقلاب جهانی مهدی(ع) ـ روحی و ارواح العالمین له الفداء ـ که بار پروردگارا! به میمنت این وجود پر برکت، بر عمر پر برکت امام سال‌ها افزون بفرما. (الهی آمین)

بار پروردگارا! ما بیش از پیش آشنای به معارف فرهنگ اسلام قرار بده. (آمین)

بار خدایا! خبرگانی راستین از درون صندوق‌ها بر کرسی مجلس خبرگان بنشان. (آمین)

بار پروردگارا! روحانیت صادق و مومن و پیرو راستین امام که گذشته و حال‌شان یکسان و بر مبانی یقین به الله و طریق صحیح انقلاب از موازین ولایت فقیه بوده است بر تائیدات‌شان روز افزون بفرما. (آمین)

بار خدایا! خدمتگزاران به این انقلاب در هر لباسی هستند بر تائیدات‌شان بیفزا. (آمین)

دشمنان انقلاب اسباب بدبختی و نکبت و خذلان‌شان را در دنیا و آخرت به دست مستضعفین با یاری و نظارت تو فراهم بفرما. (آمین)

بار پروردگارا! عاقبت امور همه ما را و انقلاب ما را ختم بخیر بفرما. (آمین)

بار پروردگارا! ارواح شهیدانمان از حرکات ما شاد و با ارواح شهدای کربلا محشور بفرما. (آمین)

بار پروردگارا لحظه مرگ ما را لحظه سعادت ما قرار بده.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

خدایا خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار. خدایا خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار.

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص38

[سند 1]

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص39

[سند 2]

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص40

[سند 3]

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص41

[چهارمین سند]

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص42

**[سخنرانی دوم-28 فروردین 1362]**

متن سخنرانی شهید مظلوم گیلان حاج شیخ ابوالحسن کریمی در مجلس سوم شهادت برادر بیژن مدافع[[30]](#footnote-30) در تاریخ 28 فروردین 62 که از روی نوار پیاده شده است:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم.

... قال علی(ع): «وَ لَقَد کُنّا مَعَ رَسُولِ اللهِ(ص) نَقْتُلُ آبائَنا و اَبنائَنا و اِخوانَنا و اَعمامَنا، ما یَزیدُنا ذلک اِلّا ایماناً.»[[31]](#footnote-31)برای یاری دین اسلام زمانی که همراه رسول خدا بودیم با پدران و فرزندان و برادران و عموها کارزار می‌کردیم، می‌کشتیم، (کشته می‌شدیم) نه تنها رابطه‌های عاطفی و خانوادگی ما را سست نمی‌کرد بلکه ما یزیدنا ذلک الا ایمننا. جز به ایمان ما به خدا و انقلاب افزوده نمی‌شد.

اینکه می‌گوئیم عزیزان ما، یاران انقلاب، این چهره‌ها در نظرند. و دیروز برادری می‌گفت: این چه مسئله‌ایست. آنها که خوب‌ترند هدیه گرانند؟ گفتم: انقلاب زیباست، انقلاب الهی است، انقلاب قربانی خدایی دارد. بنابر این سرمایه‌های سالم می‌خواهد. کاسب سالم بازار، جنس سالم عرضه می‌کند، مشتری هم جنس سالم می‌طلبد،کاسب دغلباز، درد ـ تاجر محتکر دزد، او جنس تقلبی عرضه می‌کند.

هیئت پیگیری: [پیام هشت ماده‌ای امام] می‌گوید: که شما تروریستهای اقتصادی استان به من معرفی کنید. گفتم: اینکه کاری نیست، ما به شما بگوئیم الف ـ ب ـ ج ـ اینها ترویست‌های اقتصادی گیلان‌اند. دو روز زندان تمام می‌شود! اول به من بگوئید، اگر من بر شما ثابت کردم که ـ تروریست اقتصادی استان را کی، قول می‌دهد، آن چهره‌های خبیثی که بعد از پیروزی انقلاب با توجه به سوابق سوءشان هر روز انتظار داشتند که حکومت آنها را حسابرسی کند و جنایات‌شان را در کمک‌های آن چنانی در تثبیت حاکمیت رژیم شاه به حساب بیاورد و روشن کند و برای مردم روشن‌تر کند. اگر روشن کردم برای شما، که

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص43

چه شد که اینان نه تنها به حساب‌های‌شان رسیدگی نشد بلکه بعد از اینکه امام در جریان [عزل] بنی صدر مخلوع فرمان داد که باید بازار بسته نشود، بازار [را] رشت آن‌چنان بست که ما آرزو داشتیم که قبل از انقلاب یک دفعه این جوری [بسته] بشود! گفتم اگر من با سند ثابت کردم، اگر غیر این بود. جلوی همین مسجد جامع [لاهیجان] همین مردمی که بارها پیش‌شان الله اکبر گفتم من را شلاق بزنید اگر با سند ثابت کردم که این تروریسم اقتصادی استان گیلان را، متاسفانه، ناخود آگاهی‌های ما، امضاهای ما، نامه‌های ما آنها را پشتیبان شد که امروز خودش را به ستیز و تهاجم علیه انقلاب وادار کرده و بر خلاف فرمان صریح امام در جریان بنی صدر بازار رشت را به عنوان دهن کجی به بهشتی و امام می‌بندد؛ و اگر برگ حمایت کتبی از زید و عمر در این استان از همان عامل ضد انقلابی[[32]](#footnote-32) که شش صفحه نامه دارد همه‌اش توهین، همه‌اش اتهام، همه‌اش افتراء به شهید بهشتی.

اگر این را ثابت کردم، می‌توانید به ما بباورانید که شما می‌توانید این آقا را پیگیری بکنید؟ یا فقط یک کارمند ساده اداره که یک اشتباه کرده باید مورد تعقیب قرار بگیرد؟! به من بگو که تروریست اقتصادی لاهیجان کیه؟ اینکه راه حل نیست، اول به من بگو، اگر من ثابت کردم که این تروریست اقتصادی، دیروز رشوه‌ها می‌داد امروز اصلا آشنا به نماز هم شاید نیست، ولی به نام حسابرسی دینی کرده ـ متاسفانه سوء استفاده است! ـ خودش را این جوری قانع کرده است. دیروز صد هزار تومان، صد هزار تومان می‌داد بازار و مردم و مستضعفین را می‌چاپید، امروزه ده هزار تومان می‌دهد، من ساده دل هم می‌گیرم زیر بقچه‌ام می‌گذارم و این هم می‌رود بازار آنچه جنایت که می‌خواهد بکند سر مردم می‌کند. این دست را باید هدایتش

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص44

کرد، این دستی که این می‌گیرد بعد هم می‌گوید بارک الله! به تو دعا می‌کند و نمی‌داند که به این [روش] بازار و نبض انقلاب را نا امید می‌کند، این را باید برید. (تکبیر حضار)

آقایان! عزیزانی که می‌گوئیم آن چهره‌های والایی هستند که در میان همه این تهاجمات، در میان همه بازیگری‌ها توانستند آگاهانه راه را بشناسند، چشمشان را بالا بگیرند، دور امام را ببینند، بهشتی را ببینند، منتظری را ببینند، باهنر را ببینند، مشکینی را ببینند، بزرگان را ببینند، مجلسی پر از چهره‌های والای انقلاب را ببینند و با آن دید وسیع و یک انشراح صدر که دائماً زبان حال‌شان و قال‌شان این است: «رب رب اشرح لی صدری و یسرلی امری واحلل عقده من لسانی و یفقهوا قولی»[[33]](#footnote-33)، خدایا چنان کن که حرف مرا بفهمند خدایا چنان که فریاد مرا بفهمند، خدایا چنان کن که بجای آنکه احساس دشمنی کنند ـ احساس دوستی کنند و از ما آیئنه ببینند، فریادهای ما را به عنوان هشدار و تذکر دریابند و رویش فکر کنند و به دنبال دوستان یاوه گو و چاپلوس که همچون شانه پشت سر رود و مو به مو گوید نگردند. آنها با این دید حرکت کردند و در این انقلاب آمدند و از روزهای اول پیروزی تا امروز یا در جبهه‌ها یا کردستان یا در خوزستان یا در گنبد و یا و یا ... و یا در داخل شهرها بدست این مزدوران، به این ارزشها نائل شدند. اما با همه اینها، آنچه را که با ورامت ماست، این است که این میدان، میدان کوچکی نیست، این میدان میدان بازی یکرروزه و دو روزه یک بازیگر معمولی نیست، این میدان، میدان ستیز انسان مومن بحد است با همه حامیان ریشه‌دار دل تاریخ، از زمان آدم ابوالبشر تا امروز.

**احساس تکلیف**

خانواده‌های شهدا! من احساس تکلیف کردم که امروز سخن بگویم، می‌دانید شاید نزدیک به یکسال و نیم است که من در این شهر[[34]](#footnote-34) سخن نگفتم و سخن‌ها مانده است و آن روز که احساس تکلیف کنم جلوی مسجد

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص45

جامع صحبت خواهم کرد. امروز مقدمه‌ای عرض می‌کنم. هیچ وقت باور نداریم که بمانیم، اگر کسی توی این راه [انقلاب] آمد و باورش این است که بماند، خوب بماند خوب کاذب دنیایی، برود مطالعه کند، طرز تفکرش را با ارزشها دگرگون کند، آن وقت به راه [انقلاب] بیاید. یک وقت به دست برنامه‌های سوء دشمن آشکارا، [انقلاب مورد تهدید قرار می‌گیرد] شهر یادتان است چه بود؟ همه یادتان است. جالبه جالب است که تو برادر حزب اللهی، اگر در 14 اسفند دانشگاه تهران رو در روی گارد ضد انقلاب بنی صدر مقابله کردی و بعضی‌هایتان کشته شدید و بعضی‌هایتان زخمی شدید و ماندید. امروز پرونده‌های شکایت [از] شما در بعضی دادگاهها بیرون می‌آید در بعضی دادگستریها که شما آن روز زد و خورد کردید، زخمی کردید!. تو برادر حزب اللهی، اگر در این شهر دیدی که ضد انقلاب به باغات این شهر هجوم کرد و به عنوان تقسیم باغات بین زارعین ستم کشیده از دست اربابان ضد انقلابی که روستائیان بارها به فرمانداری آمدند ـ گفتند: ما باغ را کار نداریم، این صاحب باغ بیاید سر باغ، اما نمی‌تواند بیاید! چون سی سال جلوی نوامیس ما حداقل کاری که کرد. این بود که شاه فنرش را می‌گرفته و سرپا آنجا می‌شاشید! بهش می‌گفتم این کار را چرا می‌کنی؟ می‌گفت: روستایی که آدم نیست؛ من او را حساب بکنم!! اگر بیاید پایش را قلم می‌کنیم و هنوز هم که هنوز است این آقا نمی‌تواند سر باغ خود برود. می‌گوید: با من مسلح بفرستید، یک پاسگاه برایم بزنید که من بتوانم بروم باغم را کشت کنم. جالب است آن وقت تو حزب اللهی مسلمان ـ اگر آن روز رفتی و با دریافت اینکه او [ضد انقلاب] در این شهر اعلام موجودیت کرد و خانه زید و عمر را گرفت [در برابر او ایستادی] ما از یاد نخواهیم برد که این‌ها در داخل خانه‌های لاهیجان سنگر درست کرده بودند. من یادم نمی‌رود ساعت یازده شب از فرمانداری آمدم توی شهر گشت زدم دیدم یک ماشین پیکان، یا یک وانت بار (چه می‌دانم) پر از جعبه، مشابه جعبه‌های فشنگ

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص46

ارتشی، دارد به طرف خانه آن آقایی که در (محله) خمیر کلایه (لاهیجان) خانه داشته می‌رود. آن ارباب یک‌بار نیامد به هیئت پیگیری شکایت بکند که گروه فدائیان خلق خانه مرا غصب کردید و آن را پایگاه فدائیان کردند. و اما جالب است امروز می‌آید و شکایت می‌کند و می‌گوید: من رفتم فرمانداری، فرماندار مرا چک زد. ای مرد: من یک کفش لنگه داشتم توی این گیلان داشت حکومت می‌کرد و اگر آن روز برسد کفش لنگه‌ها دوباره بیرون بیاید. سیلی؟ تو ضد بشری که سال‌ها بر سر مستضعفین کوبیدی و فرداها آمدی پشت فدائیان پنهان شدی و فرمانداری را تحریک کردی؛ مگر فراموش می‌کنم آن روز که می‌گفتند: مرگ بر فرماندار، درود بر خمینی، فرماندار نمی‌خواهیم.[[35]](#footnote-35) آمدند داخل شهر، یک دست‌ها چهره‌های خبیث شما را می‌دیدم تسبیح

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص47

زنان با تمام دست لرزه، پشت اینها پنهان شده، که ببینید نتیجه کار چیست. فکر کردید که الان است که انقلاب اسلامی تمام بشود دوباره سرکارها بیائید دوباره به به و چه چه راه بیاندازید! این را همیشه داشتید اما آن روز بگونه‌ای.

**نفوذ بی سر و صدای گروهکها به مراکز اداری و اقتصادی**

آنچه که امروز حساس‌تر و خطرناک‌تر است این است که همانها که دیروز در لباس دشمنی آشکارا اعلام موجودیت می‌کردند، امروز بعد از دو سال تجربه، از دو سال پیش به این طرف، راههای دیگری آغاز کردند. ادارات ما مرکز نفوذ بی سر و صدای وابستگان مشخص حزب توده است. ادارات ما مرکز جابجایی سرسپردگان فدائیان خلق است. ادارات ما بسیاری‌شان، مرکز برنامه‌ریزی در ایجاد روحیه ضعف و ناباوری نسبت به انقلاب، مستضعفین از سوی همین نوکرانی است که فهمیدند باید با راه فریب وارد شد. من به بعضی از مقامات گفتم، ادارات زیادی را هم نام بردم به اینها شکل عمومی بسته شدة ضد انقلاب توی ادارات را یادآورشان کردم. جای تاسف است که در مقابل اینها یک دفعه می‌بینی افرادی که در این شهر ـ توطئه‌ها کردند رو در روی نیروهای حزب الله ایستادند، یاس‌ها ایجاد کردند، به باغات تهاجم کردند و بعد بنام نیروهای صادق تمام کردند و بعد از اینکه چهار سال توی شهر ول می‌گردند و دکان باز می‌کنند، یک پاساژ را در این شهر می‌گیرند که آن پاساژ چیزی که در آن نیست چهره اسلامی است. آن وقت می‌بینی یک دفعه یک قلم ـ هفتصد هزار تومان تا دویست هزار تومان به اینها نمی‌دانم پول می‌دهند، رشوه می‌دهند چی چی می‌دهند؟! یادم می‌آید دو سال پیش اوایل انقلاب این کار شد پول‌ها را بردند کردستان [علیه انقلاب] خرج کردند.

**ترور شخصیت عزیزان و یاران صدیق انقلاب**

ما فریادمان این است که امروز ساده‌اندیشی‌ها دارد سبب می‌شود که بسیاری از عزیزان انقلاب، بسیاری از یاران صدیق انقلاب

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص48

نه با مارک ارتجاع که دیروز امپریالیسم ـ به قول آقایون ـ تو دهن مجاهدین ضد اسلام و فدائیان گذاشته بود [بلکه] با اتهامات واهی دیگر [کوبیده می‌شوند].

کی گفته؛ اگر یکی بیاید، به دادستانی مثلا به نام کریمی بگوید: بالای چشمت ابروست، این ضد انقلاب است؟! کی گفته: که اگر یکی به آخوندی بگوید: آقا چرا اینجوری کردی؟ این ضد روحانیت است؟! حاکمیت ایدئولوژی نه حاکمیت لباس تنها.

مگر یادتان نیست که شهید مطهری ـ امسال هم، نوارش را در تلویزیون گذاشتند ـ گفت: حکومت اسلامی حکومت افکار مومنین و ایدئولوگ‌های اسلامی است نه حکومت لباس تنها.[[36]](#footnote-36)

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص49

کی گفته هر کس آمد گفت: آقا! تو در حد سواد خودت حرف بزن، تو در حدود خودت فریاد بزن، بگویند: این هم ضد آخونده، این هم اُمتیه؟! کی گفته؟ چرا قاطی می‌کنی؛ چرا به دشمن غذا می‌دهی؟ کی گفته که در دنبال خطبه‌های جمعه باید مقامات ادارات را کوبید؛ کی گفته که باید به فرماندار منتخب شهر گفت: کله پوک، کله خراب![[37]](#footnote-37) فریادم بلند است: آیت الله منتظری! آیت الله مشکینی! آیت الله‌های بزرگ شورای عالی قضایی! در گیلان، ائمه جمعه به جای اینکه از همدیگر درس فتوت و اخلاق بگیرند، با هم می‌نشینند به اینجا می‌رسند که اگر این هفته یکی به فرماندارش توپید، آن هفته استاندار را بکوبند. من بودم توی نماز جمعه که «ژیان‌پناه» را دروغ بستند. من امور عمرانی فرمانداری را نظارت داشتم. کی گفت: ژیان‌پناه در این شهر عمرانی را خوب انجام نداد؟ جز این بود که ژیان‌پناه می‌خواست بازار لاهیجان را کنترل کند. فریادش بلند بود کریمی چای سی و پنج تومان تا چهل تومان تمام می‌شود، چرا نود تومان در بازار فروش می‌رود؟! من می‌خواهم این را کنترل کنم و راست هم می‌گفت. یک دفعه دیدم (ژیان‌پناه) ضد آخوند و ضد روحانی شد، یک دفعه دیدم ضد انقلاب شد!

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص50

**توطئه عظیم‌تر از ترورها و کشتار در جبهه‌ها**

امروز توطئه عظیم‌تر از ترورها، [عظیم‌تر] از کشتن‌های در جبهه‌ها، این نابسامانی‌هاست که با دو تا امضا، با دو نامه به دروغ، چهره‌های عزیزان را ملکوک می‌کنند. آن امضاهایی که من آن روز داشتم، تو حزب الله آرزو داشتی که در ایران در انقلاب اسلامی در گیلان از «الاحقر»های بزرگوار ما زیر نامه‌های ضد شاه ببینی، در زیر اعلامیه‌های که امام می‌دهد ببینی، امروز بیست تا بیست و پنج تا زیر نامه می‌آید؛ کدام نامه: ای قم! ای تهران! چه نشستید که جوانکی به نام کریمی، روحانیت گیلان را دارد نابود می‌کند. همه الاحقر فلان، الاحقر فلان؛ این همه الاحقر اگر داشتیم؛ چرا گیلان مرکز این همه قضایا بود؟! قربانتان بروم، داشتیم ولی چطور شد برای شاه همچه احساس تکلیفی نکردید که زیر یک نامه این همه الاحقر بگذارید؟[[38]](#footnote-38) اما برای این جوانکی که روزی تو از خانه بیرون نمی‌آمدی و اگر می‌آمدی ضد انقلاب جلوی تو را می‌گرفت و می‌گفت: عمامه‌ات را می‌خواهم گردنت بپیچم و می‌گفت: آشیخ! پول نفت را داری توی جیب می‌ریزی، توهینت می‌کرد، ما گفتیم: از خانه بیرون نیا، ما سر به‌کف توی مغز اینها می‌کوبیدیم، [احساس تکلیف کردید؟!]

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص51

**علت صدور حکم جلب از سوی دادسرای عمومی تهران**

چطور شد امروز یکی بعد از دیگری برای مسئولین جلبی می‌آید؟ دو سال است که برای من یک جلبی آمد. از کجا؟ از دادسرای انقلاب تهران؟ نه از سوی شورای عالی قضایی؟ نه ـ از دادسرای عمومی شعبه 28 تهران!

قضیه چیست؟

یک آدم زمین‌خوار کثیفی در این شهر تا قبل از انقلاب زمین را ول کرد، روزهای انقلاب، زمین چغر شد و گذاشته بود این زمین را چه بکند، تو میدانی در تهران و در آمریکا عیش و نوش می‌کرد، روزهای پیروزی بیچاره‌های روستایی آمدند، من رفتم با حضور ملای شهرـ اینجا می‌گویم، حالا اگر بگوید: من نیامدم، خودش می‌داند ـ با حضور ملای شهر ـ قاضی شرع شهر و فعلاً امام جمعه شهر ـ رفتیم بازدید کردیم[[39]](#footnote-39) دیدیم به قول معروف بلدوزر توش نمی‌رود. آقا اختلاف دهات بود این آدم چی داشت، چی داشت، روستایی‌ها مورد ایذا و آزار تطمیع و تهدید ضد انقلاب بودند. و اینها در مدت 20 روز با دست‌های‌شان با داس‌های‌شان این باغ‌ها را طوری آباد کردند که شما وقتی

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص52

ببینید خیال می‌کنید ده سال آباد بوده است. آن آقای [زمین‌خوار از فرنگ برگشته] دید توی منطقه مثل اینکه کار پیش نمی‌رود، اینها هماهنگی دارند. از دادسرای عمومی تهران [حکم] جلب می‌آید، برای کی؟! آمدند گفتند: کریمی! جلبی داری، برو تهران. گفتم: آن روزی می‌روم که بیایند من را دستبند زده ببرند، تا لاهیجانی‌ها ببینند دزد شهرشان را گرفتند. (لبخند تاثرانگیز حضار)

اما آن روز، آن قضایا بود، البته وقتی توی انقلاب آمدیم همه اینها را پیش بینی می‌کردیم. چه خبر است؟ البته در این انقلاب پیگیری باید بشود. هیئت پیگیری از زیبایی‌های این انقلاب است. اسلام، علی(ع) به همه مسئولینش می‌آموزد که باید شما برای مسئولین چشم بگذارید، عیون بگذارید، ولی نه بعد از اینکه پنج سال از انقلاب بگذارد هر ضد انقلابی بیاید، شهر به هم بریزد. ای هیئت محترم پیگیری! ما از تو می‌خواهیم اگر می‌توانی ریشه این حرکت منافقانه اخیر لاهیجان را که یک عزیز بیگناهی را شربت شهادت نصیبش کردند، بدست بیاید. اگر می‌توانید معلوم بکنید که این منافقین کوردل کی بودند که این عزیز را کشتند. شما فردا می‌روید، جواب این مردم را (حق هم دارند) باید داد. وقتی هر روز در ادارات توطئه بشود که این جوان را بکوبند آن مسئول را بکوبند، آن یار انقلاب را بدنام کنند آن عزیز دیگر را متهم کنند و امروز ادارات ما از بسیاری یاران صدیق انقلاب خالی شده باشد، طبیعی است که فردا شما یک دفعه ببینید: دست شما حنا گذاشته شده، یک دفعه ببینید که انقلابی دیگر لازم است و یک دفعه ببینید که آن چنان بشود که خدای نخواسته اگر فریاد الله اکبر را هم بگویی، دیگر باور نداشته باشند که بیایند اجابت کننده چرا، چرا در روزهایی که در این شهر و در این استان مرکز حوادث بود و مرکز توطئه‌ها و بروز آشکار توطئه‌ها بود، یک ترور توی این شهر نمی‌شد؟ چطور می‌شود آن انسجام، آن باور، آن هماهنگی آن همکاری، آن وحدت آن مشاهده دست‌های متحد اسلامی از حزب الله نه بیگانه (ما این طوری

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص53

نمی‌گوئیم که فدایی و مجاهد هم بیایند نه،) ما این را برای خودی‌ها می‌گوئیم که امروز دارند لگد می‌خورند. در شب می‌آمدم می‌دیدم، دم بسیج، معلمین آموزش و پرورش‌اند. دم سپاه، بچه‌های فلان دهات هستند. ضد انقلاب می‌دانست اگر تو با دوچرخه در شهر بگردی او تو را تنها ببیند گویا پشت سر تو ده هزار نفر خوابیده، آقا نمی‌آیند بعد از بازی بیایند بگویند: آقا ما می‌خواهیم دو تا مسلح به تو بدهیم! این خنده‌داره، بدبختیه، یک عزیزی کشته شود من بدبخت دو تا آدم با خودم یدک بکشم که من را بپایند!، در این شرایط مرگ تنها علاج است شربت شهادت تنها غذا و نوشیدنی گواراست. من اینجا اعلام می‌کنم: سپاه پاسداران، کمیته، بسیج، چطور است که در شهر گشت نیست؟ من آمدم بیرون، یک شب آمدم (ساعت) یازده شب آمدم، این شهر به این بزرگی یک گشت ندیدم. چرا؟ شما هم آمدید خدای نخواسته شغل بگیرید؟ شما احساس تکلیف می‌کنید؟ مگر هفته پیش ضد انقلاب دیوارهای این شهر را آزمایشی ننوشت؟ مگر نفهمیدی که تز آنها این است که اول بنویسند بعد هم ترور کنند تا سد موجود از مقاومت و انسجام را بشکنند و شکستند. به انتظار چه نشسته‌ایم؟

**[مساله اصلی]**

از دست رفتن یک عزیز در رابطه با این همه هدیه‌ها مسئله‌ای نیست، اما درد اینجاست که آیا قضیه این است که یک ضد انقلاب در رابطه با خبث گروهی خودش آمده این کار کرده یا فرصت طلبی کرده و زمان شناسی کرده؟ مگر عزیزانی چون دستغیب‌ها را با داشتن آن همه محافظ نکشتند؟ مساله مهمتر از اینها مساله آگاهی به زمان است. امام ششم(ع) فرمود: العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس.[[40]](#footnote-40) کسی که عالم به زمانش باشد دشمن و دوست فریبکار نمی‌تواند بیاید لباس به روی چشم او بر حقایق بپوشاند. دروغ‌ها را نمی‌تواند راست جلوه دهد و راست‌ها را نمی‌تواند دروغ جلوه بدهد. نگاه کنیم بعد از دو سه سال. ببینیم با ما چه کسانی بودند، الان چه کسانی هستند و چرا؟ آنهایی که اول با ما بودند برای چه بودند؟ اینهایی که الان با ما هستند برای چه

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص54

هستند؟ یک تکانی بخورید به دشمن بباورانید که ما بی شعور نیستیم. ما ناپخته نیستیم، ما اگر تا دیروز آن همه مراحل را رو در روی‌تان، قاطع ایستادم امروز دیگر فریب این مرحله را نمی‌خوریم.

من اینجا اعلام می‌کنم ادارات جنگل داری استان پر از توده‌ای‌هاست. سازمان بیمه‌های اجتماعی پر از فدائیان خلق است، تا حالا برای اینها چه کاری کردید؟ سازمان چای استان، هنوز عناصر طاغوتی و ضد انقلابی توش است می‌دانی چرا؟ بعد از اینکه کار سازمان چای چهار ساله که درست شد، امسال هنوز کارخانه‌داران چای، کارخانه‌ها را اجاره ندادند، چرا؟ چه می‌گویند؟ می‌گویند: این صد تا، این صد و بیست تا جوانی که دولت روی ترازوی ما گذاشته ترازوی ما را می‌پایند اینها را باید بردارید! چرا؟ برای اینکه به یکی از اینها پیشنهاد کردند به تو صد هزار تومان می‌دهیم تو ندیده بگیر، بگذار ما کارمان را بکنیم. این بدبخت گفت: من به دو هزار و هفت صد [تومانم] قانع‌ام، تا آخرین لحظه تو را می‌پایم. آن آقا می‌گوید: اینها را بردارید تا ما اجازه بدهیم. کی اینها را حمایت می‌کند؟ بعد بیائید عصبانی بشوید بگوئید: دادستان خلع ید بکن از کارخانه‌دار، تا یک بدبخت دادستان آمد خلع ید کرد یک کارخانه‌دار را گرفت که شورای عالی قضایی [که حقش هم هست] دادش در می‌آید: ما در اسلام عقود داریم فقاهت داریم، اجاره طرفین است زورکی هم نیست، مگر همین طوری می‌شود خلع ید کرد، همین طوری مگر می‌شود گفت: آقای کارخانه‌دار! بفرما برو!

 این صد تا جوان کی‌اند؟ یک مشت بدبخت فلک زده روستازاده‌ای که دست‌هایشان روی باغات همین اربابها پینه زده است. بگم توی این ادارات چه خبر است؟

**[ما را محاکمه کنید تا از خودمان دفاع کنیم]**

بگذار برای شما این جمله را هم بگویم: یادم می‌آید آقای خامنه‌ای بعد از 14 اسفند دانشگاه، فردایش در نماز جمعه [تهران] گفت که ما حرف خیلی داریم ولی مصلحت نیست که بگوئیم ما حرف خیلی داریم ما را محاکمه کنید تا به عنوان متهم از

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص55

خودمان دفاع بکنیم.[[41]](#footnote-41) من هم اعلام می‌کنم مصالح ایجاب نمی‌کند ما را محاکمه کنید به عنوان یک آدم متهم، به عنوان یک آدم دزد، خائن به این انقلاب، چه بگویم تا ما حرفها را بگوئیم، تا بگوئیم کی‌ها از کی‌ها پول گرفتند، این شهر دارد به کجا می‌کشد و این استان به کجا می‌کشد، به چه عنوان‌هایی پول می‌گریند؛ پانصد هزار تومان فقط یک رقم پول گرفتند یک دزد کلاش کارخانه‌دار را از زندان لاهیجان بدون محاکمه آزاد کردند.[[42]](#footnote-42) من بدبخت هم دادستانم، وقتی داد زدم، شدم ضد آخوند، ضد روحانی! کی می‌گوید این طوری است؟ آن سندش را هم بنده دارم.[[43]](#footnote-43) آن کارخانه‌دار خدا می‌داند هنوز سر به سجده نمی‌گذارد، تو همین شهر فرماندار عوض می‌کرد تو استان هم استاندار عوض می‌کرد. من که نماز نمی‌خوانم، سهم امام می‌فهمم؟! تا دیروز چرا یک ریال نمی‌دادم؟! چقدر ساده اندیشی چقدر ساده نگری؟ ما به

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص56

انتظار ترورهای پی در پی شخصیت‌هایمان نشسته‌ایم این چیزی نیست جلب‌ها یکی پس از دیگری، ولی خدا نکند روزی معلوم بشود که گاهی بعضی جلبی‌ها خدای نخواسته با تلفن‌های دوستان ناآگاه بوده باشد، تحریک شده باشد. به هوش باشید، بیدار باشید. آری خانواده شهید مدافع! من شرم داشتم که در حضورتان ظاهر بشوم، زیرا حق دارید فکر کنید تو فریاد می‌کردی. تو هنوز نمردی، تو هنوز زنده‌ای، ولی عزیز ما رفت. ولی خواستم به شما عرض کنم که اگر من فریاد کردم اگر به خودم بباورانم واقعا برای وضع پسر شما گریه می‌کنم برای اینکه ده دقیقه قبل از این حادثه، ظاهراً یا بچه‌ها [به] مغازه آمد گفت: شهر، مثل این که این طوری است، می‌گویند به شما می‌خواهند محافظ بدهند. گفتم: محافظ احتیاج نیست درد شهر را برسند، ترورهای شخصی خودمانی نکنند، من تو را ترور می‌کنم تو هم من را، دشمن احمق است، دشمن را تماشا می‌دهی!! خوب این عزیز آمد بر من ناگوار شد بر همه ما ناگوار شد. ولی ناگوارتر از این آن چیزی است که آن به شهادت رسید. و شما در کاروان بزرگ خانواده‌های شهدا جای دارید. و اما چیزی که ناگواری دارد شهادت و لقاء الله نیست، صلوات خدا بر پیامبر بر خاندان اوست، به قرآن نگاه کنید، اما شما اینجا با خاندان طهارت رسالت قرین و همسر می‌شوید «اولئک علیهم صلوات من ربهم و اولئک هم المهتدون»[[44]](#footnote-44) و منطق‌تان هم: «انا لله و انا الیه راجعون». ناگواری که درد تو پدر شهید و مادر شهید هم هست این است که همین عزیزان همین جوری ترور می‌شوند همان جوری که انتظار نمی‌رود. نرسد آن روز که چهره‌ها را خراب بکنید بکنید بکنید، بعد هم که کشته شد بیائیم با اشک تمساح، بگوئیم: آخی، جوان خوبی بود اما ناپخته بود، ناپخته بود مدارا نمی‌کرد، سازش نمی‌کرد تسلیم نمی‌شد! گناهش این بود که با شاهنشاه آریامهر کنار نمی‌آمد؟! سازش نمی‌کرد چیه؛ جوان خوبی بود چیه؛ کنار نمی‌آمد چیه؛ باکی؟ با دست بوسان رژیم شاه؟!

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص57

**[تحریک انجمن‌های اسلامی]**

انجمن‌های اسلامی دهات را تحریک می‌کند اگر فلان جوان آمد تو دهات سخنرانی کرد، جلسه‌اش را به هم بزنید. مرد حسابی! اینکه، کلاه سر خودت می‌گذاری، این جوان که عشق سخنرانی ندارد. این را باید آن روز می‌کردی که ما ده هزار آدم آمدیم در خانه‌ات، گفتیم: الله اکبر! برای نماز بیا. مصلحت ندیدی از خانه، برای (اقامه) نماز تشریف بیاوری. آن روز باید می‌آمدی بگوئی: سخنرانی این آقا و آن آقا را به هم بزنی! حالا که مسئله‌ای نیست، حالا که من اجازه نمی‌دهم جائی بروم که صحبت توی روستا بکند موفق بشود. اصلا من آنجا نمی‌روم، من نوعی بفهم که تو خدای نخواسته، این قدر حواست پرت شده، که من نمی‌گذارم حریم تو به هم بخورد، من نمی‌روم تا ضد انقلاب جری بشود، چرا؟ برای اینکه او الان منتظر است تا یک، یک ما اول ترور اندیشه و فکری در حضور مردم بشویم بعد هم که [ما را] کشتند، مردم بگویند: الحمدلله انقلاب نجات پیدا کرده!

ما کوچکتر از آن هستیم که این مقایسه را بکنیم ولی می‌گویم به هوش باشید، فضل الله نوری مجتهد بزرگ انقلاب مشروطیت، بگو خمینیِ دوران خودش، بگو 73 سال به عنوان ضد مشروطه و ضد انقلابی تو پرده‌های تبلیغات سوء دشمن چهره‌اش مخفی ماند. انقلاب اسلامی ایران چهره‌اش را آشکار کرد. می‌دانی شیخ فضل الله نوری را چطور کشتند؟ با فریبکاری با دور گرفتن، با گول زدن با نزدیک شدن به ضد انقلاب و فرصت طلبها، از یک مجتهد نجف تکفیر او را گرفتند و امضای قتل او را گرفتند. کجا کشتند؟ توی میدان توپخانه تهران کشتند. ملای بزرگ، عمامه بزرگ آمد این را بردند. کی کشت؟ کی اجراش کرد؟ اجرای اعدامش را یک ارمنی[[45]](#footnote-45) کرد. پسر خبیثش آمد، پدرش را دارند دار می‌زنند نگاهی به او کرد و کف زد، مردم کف زدند، پدر یک نگاهی تند به او کرد. پدر که گردنش کشیده شد به طرف قبله رفت.

پسرش آمد یک نگاه به سر مرده پدر کرد و دید وحشت کرد. به طرف

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص58

یک ملائی که آن جا بود رفت، فورا این را برگرداند گفت: تو خبیثی تو به پدرت رحم نکردی به طرف من چرا می‌آیی؟

**آخرین درس شیخ فضل الله نوری**

این مرد آگاه، آن لحظه آخر مستخدمش را صدا کرد. توی جیبش مُهری بود که پای نامه‌ها مهر می‌زد. مهری را در آورد. به او داد و گفت: آن را تکه تکه بکن. می‌دانی چرا؟ به همه مبارزین و به شما برادران بزرگ روحانی درس داد که آقا ساده اندیشی نکنید از شما هر امضائی را نگیرند. این مهرها پای هر نامه‌ای نیاد. گفت: نکند این مهرها در لباسم بماند این را دشمن بردارد یک نامه‌ای به اسم من جعل بکند و زیر نامه مهر من (را) بزند. مهر را جلوی چشم مردم، تکه تکه کرد خرد کرد. و بعد گفت حالا طناب‌دار را بکشید. عمامه‌اش را به طرف مردم پرتاب کردند مردم عمامه‌اش را تکه تکه کردند، به خانه‌ها بردند مردم به عنوان نذری عمامه فضل الله نوری را خانه بردند، ولی آن قدر خفه‌شان کرده بودند که یکی داد نزد: آقا! این مجتهد است. ولی از این مهمتر برای شما بگویم مجتهد نجف آنکه حکم اعدام داد، دوباره فهمید که آی، قضیه چیز دیگر است.

این آقا می‌گوید: مشروعه، [منظورش] حکومت اسلامی [بود، ولی] مشروطه بازگشت به استبداد دیگر است فریب است ضد دین است، حکمش را پس گرفت داد دست روحانی دیگر. استعمار فهمید که حکم دارد پس گرفته می‌رود توی راه سامرا آن پیام آور را و آن روحانی دیگر را مسموم کرد تا خبر به ایران رسید، فضل الله نوری اعدام شده بود! آمدی جانم به قربانت ولی دیر آمدی، حالا چرا؟

**[حربة کاری دشمن]**

آن روز نیاید که بگوئیم آخی، چرا غافل شدیم؟ دشمن حربه کاری خودش را امروز به کار گرفته، آن تحقیر است، آن تحمیق است، آن تدلیس است، دورقاب چینی‌هاست، آن چاپلوسی‌هاست، آن تملق‌هاست.

علی فریادش در دل تاریخ اسلام بلند است که بر روی مداحان و دروغ برداران خاک بپاشید خوشتان می‌آید که من بگویم: قربانت ـ خیلی آدم خوب هستی همه قیافه‌ات هم زیباست! انصاف را ببینم که من

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص59

ابوذر گیلانم! خوشت می‌آید؛ یا نه، به تو بگویم آقا اینجا پرتی، اینجا اشتباهی، اینجا میزان باش، اینجا چنین باش و بدان که این آدم، آن آدم، آن جوان با اسلام باید تربیت شود. مگر نمی‌دانی که امام بزرگوار ما آیت الله العظمی امام خمینی(صلوات حضار) از جلسات درس حوزه قم که می‌آمد پشت سرش بیرون، توی خیابان، پشت سرش، طلاب راه می‌افتادند. آقا بر می‌گشت: کجا؟ چه کار دارید، فرمایشی دارید؟ نه آقا! می‌خواهیم خدمتتان باشیم. می‌فرمود: اگر سوالی دارید، مطلبی دارید [بفرمایید] وگرنه مرا تنها بگذارید. می‌آمد تاکسی سوار می‌شد می‌رفت، تنها، تنها، تنها. رهبر، مسئول، باید تنها بنگرد، تنها ببیند، مشورت بکند ولی تنها بر مبانی اعتقادات درست تصمیم بگیرد ...

تلفن ما با تحریک است، نامه نوشتن ما تحریک است، امضا کردن‌های ما با باور کردن‌های ساده است، باور کن.

کی گفته؛ همة جوانان زیبا و حزب اللهی شهر، که یک روز کفن می‌پوشیدند و جلوی ضد انقلاب سینه سپر می‌کردند و امروز هم یکی یکی دارند شهرها را ترک می‌کنند و دارند می‌روند در جبهه و شربت شهادت می‌نوشند، اینها ضد آخوند و ضد انقلابند؟ کی گفته بچه‌های حزب جمهوری لاهیجان آن روزی که رجوی دستور داد مدارس تعطیل بشود همه بریزند خیابانها، علیه بهشتی شعار بدهند. دکان‌ها همه تماشاگر بودند، بازار تماشاگر بود آمدم یک گشتی تو شهر زدم. دیدم وضع عجیب است چهار، پنج هزار [نفر] به صفوف منظم چهار تا چهار تا با فاصله‌های یک متری، همه آماده جوان نونهال ـ پرغرور، جوان پرشور همه با یک فریاد همه با یک فرمان یورش می‌کنند ساختمانهای آپارتمانی را نابود می‌کنند اینها دارند در این شهر شعار می‌دادند ارتجاع نابود باد، بهشتی... یک دفعه متوجه شدیم که شش هفت تا جوان حزب اللهی جلوی حزب جمهوری اسلامی آمدند. جلوی این سیل عظیم ایستادند گفتند: «اگر کشتن است ما را بکشید. شما خائن‌اید شما می‌دانید یا نمی‌دانید به نفع آمریکا دارید کار می‌کنید.» خدایا تو

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص60

می‌دانی یک آخوند آن روزها نبود، من نمی‌خواهم جسارت کنم ولی اینها به عشق روحانیت این کار را کردند اینها به اسم باور از اسلام و امام این کار را کردند و الان هم همین‌اند. (تکبیر)

اینها را به عنوان تذکر به یکدیگر اشاره کردیم و به هوش باشید به جای خصومت‌ها، به جای باوراندن دشمن از ناهماهنگی‌ها که آخرین حربه پوسیده و هم در جای خود [حربه] کاری دشمن است دست بردارید و به ارزش‌های اسلامی بنگردید، فرزندان صادق انقلاب را با آغوش باز به استقبال‌شان برویم. و آن چه که مهم است من به شما عرض می‌کنم: تمام شهر را پر از پاسدار بکنیم ضد انقلاب ممکن است رشد بکنند ولی یک چیز، کار می‌کند. مگر نشد؟ مگر توی انقلابات دنیا این جوری نیست؛ انقلابات جهان، اولین انتخاباتی که می‌کنند تمام شهر را پر از اسلحه بدست می‌کنند. ولی انتخابات جمهوری اسلامی ـ اولین انتخابات این انقلاب شما یادتان است چند تا اسلحه به دست تو شهر می‌دیدید، الا گردش‌های عمومی داشتند که بعضی شیطنت‌ها را شناسایی بکنند، سر کدام صندوق فردی مسلح شما را به دادن رای وادار می‌کرد؟! چطور بود؟ [چون] دشمن هماهنگی و همراهی را باور کرده بودند. تنها راه دفع دشمن و ایجاد ناباوری در روحیات دشمن، این است که ما به او بفهمانیم که این مرحله را هم با آگاهی و با موفقیت پشت سر می‌گذاریم و ما فریب شما را نمی‌خوریم.

در اینجا اعلام می‌کنم من نگران این شهر هستم، من در شهر بعضی منافقین را می‌بینم که اینها در بعضی پرونده‌ها متهم‌اند به شرکت در فراهم کردن اسلحه برای ترور حزب اللهی، یک ماه زندان نمانده ول می‌گردد، توی شهر نمی‌توانید زندانی نگه دارید؛ حالا که وضع آرام است حالا که دیگر مادر زندانی نمی‌آید توی دادسرا پس گردن دادستان بزند. تحریک نمی‌شود بیاید جلوی دادسرا، بعد هم که رفتی شناسایی بکنی، جام بزرگ دادسرا را می‌شکند و از توی سوراخ آن در می‌رود. این مادر زندانی است یا عضو خانه تیمی؟! چهار تا پنج سوراخ را

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص61

که می‌بیند، یک پس گردنی می‌زنند به دادستان استان، و اگر دادستان آنجا بیاید، یکی زیر گوشش بخواباند می‌گویند: [دادستان] آدم تند و تیزی است! من با همان یک دانه [زیر گوشش] خواباندم ـ خدا پیغمبری، گیلان را آرام کردم. اگر آن یکی خواباندن‌ها امروز شلاق دارد من احساس عبادت می‌کنم. من را جلوی همین مسجد جامع بخوابانند جلوی شما مردم و شلاق را بزنند و بعد من می‌گویم الله اکبر و با عشق تمام برای انقلاب جارو می‌کشم. اگر آنها شلاق دارد، برای من عبادت است. بزنید بزنید تا دنیا بداند، جمهوری اسلامی فرزند خودش را ادب می‌کند و می‌خواهد بگوید: دشمن، اینکه فرزند من است با او این جوری می‌کنیم تو که جای خود داری حسابت را برس! ولی باید عمومی بشود، عمومی بشود، نه اینکه فقط یکیش من را بگیری و آن بدبخت گم شده را. هر که خلاف کرد، دو دوتا چهار تا، حالا یکبار خلاف آگاهانه علیه انقلاب است یک‌بار این جوری است. بسیار خوب بسیار خوب ما آمدیم تو خیابان‌ها، تو مغز ضد انقلاب هم زدیم داغان‌شان هم کردیم او می‌خواست توی مغز ما بزند. من به شما عرض می‌کنم از نظر فقهی همین درست است شما اگر اینجا باشید یکی به تو تجاوز بکند به خانه‌ات تجاوز بکند، به حریمت تجاوز بکند و بدانی قصد تجاوز دارد، دفاع نکنی، تو عمدا خودت را مظلوم کردی تو گناه کردی.[[46]](#footnote-46) اگر به تو سیلی بزند تو همان سیلی را برگردانی، اگر چه با آن سیلی بمیرد تو قاتل نیستی.[[47]](#footnote-47) بروید بپرسید. آقایان [ضد انقلاب] می‌خواستند شهر را دگرگون کنند غارت بکنند. چرا الان دست کسی به سوی کسی دراز نیست. با نعش هروئینی می‌آمدند مغازه‌ها را سنگ باران می‌کردند.

خانواده شهید! به شما باید تسلیت بگوئیم، چه عرض کنیم روح‌تان بالاترست والاترست شما انقلاب را لمس کردید این فرزند شما، این بچه‌های شما، این بازماندگان از یاران شهدای ما، اینها یکی یکی خدا می‌داند خودشان را هر روز در بستر شهادت می‌بینند، خیلی نابخردی است اگر احدی از ما، خیال بکنیم که باید دو سه روز دیگر

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص62

خوب بمانیم، امروز تا فردای‌مان، پنجاه سال هم اگر ماندیم همیشه امروز و فردا می‌بینیم. ما شما را، یادآور می‌شویم کربلای حسین را شما را یادآور می‌شویم دل پر درد مادرِ علی اکبر و پدر علی اکبر، ام لیلا و حسین، را شما را یادآور می‌شویم همه آن عزیزان که پسر شما و فرزند شما و فرزندان انقلاب ما از شهدای ما در برخوردهای با خانواده‌های‌شان در میان می‌گذاشتند (مگر) فرزندان شما بارها به شما نگفتند: ما راهمان را انتخاب کردیم ما رفتنی هستیم شما!‍ بچه‌های‌تان همین بودند، بچه‌های‌تان پیروز شدند، امتحانات‌شان را دادند. راستی کلاسی را که می‌خواستند بدان نائل شدند ماها هنوز مانده‌ایم و داریم در جا می‌زنیم! دل‌تان می‌سوزد، حق هم دارید، عاطفی است ... گریه می‌کنید، اما گریه‌هاتان را متوجه کنید به دل پر درد همه مادران و پدرانی که جلوی چشم‌شان چهارتا، پنج تا در مقابل بمباران دشمن در خوزستان در کردستان در لبنان دویست تا، دویست تا بچه‌های نونهال عازم خانه به مدرسه را به مسلسل بستند و کشتند. بچه‌ای دست و پا می‌زد و هنوز زنده بود سرباز اسرائیلی سر نیزه به چشم او فرو برد سرنیزه در گلوی او گذاشته شد. دل شما را بگذارید به پیش رهبر انقلاب. شما اگر در یک شهر باشید دو تا سه آدم با شما رابطه داشته باشد هر سه تاشان هم مصیبت ببینند واقعا نمی‌دانید با اینها چطور برخورد بکنید. خدا می‌داند گاهی آدم فکر می‌کند این امام با آن شرح صدر با آن روح گشاده برخورد می‌کند که دشمن را دارد می‌لرزاند و دوست را دارد سرشار از باور و امید می‌کند.

شما خانواده مدافع در این مسیر هستید، و از خدا می‌خواهیم با یاد کربلای اباعبدالله و سوز دلهای شب عاشورای عاشقان خدا، بر قلوب‌تان تسکین الهی داده شود (الهی آمین)

بار پروردگارا! ما را از خواب غفلت بیدار بفرما.

بار پروردگارا! یأس عمومی بر وجود دشمنان ما مستولی بفرما.

بار پروردگارا! امید روز افزون بر قلوب مومنین از نور ایمان بتو بتابان.

بار پروردگارا! یاران صادق انقلاب، رزمندگان ما

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص63

را به پیروزی نهایی نائل بفرما.

بار پروردگارا! دل سوزان این انقلاب در هر لباسی هستند، خدمتگزاران صادق، علماء عاملین ما خواسته رهبر کبیر انقلاب بر عمر پر برکت‌شان بیفزار (آمین).

بار پروردگارا! دست دشمنان، خواسته نوکران منطقه‌ای آنان در خلیج بالاخص صدام کافر از سر مستضعفین و مسلمین ایران کوتاه بفرما (آمین).

بار پروردگارا! لحظه مرگ ما لحظه شهادت ما قرار بده. (آمین).

فریاد مظلوم 4؛ استوانه‌های یقین، ص64

[سند شماره 5. نامه آیت الله قربانی قاضی شرع استان گیلان به مسئول سپاه لاهیجان برای آزادی یکی از عناصر فاسد]

1. . نهج البلاغه، خطبه 16. [↑](#footnote-ref-1)
2. . الفتح/29. یعنی محمّد (ص) پيامبر خداست و كسانى كه با اويند، بر كافران سختگيرند. [↑](#footnote-ref-2)
3. . انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی در تاریخ 24 اسفند 1358 برگزار شد و آقایان حسن لاهوتی، رضا رمضانی و محمد خزاعی به نمایندگی از سوی مردم رشت وارد مجلس شدند. ولی بعد از مدتی آیت الله حسن لاهوتی نماینده رشت در تاریخ 7 آبان 1360 درگذشت و برای اینکه جای او در مجلس پر شود در انتخابات میان‌دوره‌ای که در سال 1361 برگزار شد و شهید کریمی از سوی جوانان حزب اللهی رشت کاندیدا شد. این انتخابات در روز 19 آذر 1361 همزمان با انتخابات اولین دوره مجلس خبرگان رهبری برگزار شد و علی رغم تلاش دوستداران شهید کریمی، او انتخاب نشد و حجت الاسلام سیدداود مصطفوی از سوی مردم رشت راهی مجلس گردید. (سایت وزارت کشور، سایت مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی.) (رنگ ایمان) [↑](#footnote-ref-3)
4. . نهج البلاغه(فیض الاسلام)، خطبه2/12-14، ص45. [↑](#footnote-ref-4)
5. . همان. [↑](#footnote-ref-5)
6. . همان، خطبه5. [↑](#footnote-ref-6)
7. . البقره/206. یعنی نخوت، وى را به گناه كشاند. [↑](#footnote-ref-7)
8. . مناقب آل ابی طالب، ابن شهرآشوب، علامه، قم، 1379، ج2، ص38. [↑](#footnote-ref-8)
9. . نهج البلاغه(فیض الاسلام)، خطبه3/1، ص46. [↑](#footnote-ref-9)
10. . نهج البلاغه(فیض الاسلام)، خطبه3/3-4، ص46. [↑](#footnote-ref-10)
11. . انتخابات اولین دوره مجلس خبرگان رهبری در گیلان در تاریخ 19 آذر 1361 برگزار شد و چهار نفر نماینده باید از گیلان راهی آن مجلس می شدند. در ایام تبلیغات انتخاباتی، از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم چهار نفر از مجتهدین گیلانی یعنی حضرات آیات عباس محفوظی، محمدعلی فیض، سیدعبدالله ضیایی و محمد ایمانی معرفی شدند تا مردم به آنها رای بدهند. اما گروه مقابل دست به تخریب آنها زدند تا کاندیداهای مورد نظر خودشان رای بیاورند. این مجلس در تاریخ 24 مرداد 1362 با پیام امام خمینی(ره) کار خود را آغاز کرد. در این دوره نمایندگان گیلان حضرات آیات محمدعلی امینیان، محمدعلی فیض، عباس محفوظی و صادق احسانبخش بودند. گفتنی است که انتخابات میان‌دوره ای مجلس شورای اسلامی به صورت همزمان با انتخابات خبرگان برگزار شد و در این انتخابات شهید ابوالحسن کریمی کاندیدای مجلس شورای اسلامی شده بود. جوانان حزب اللهی گیلان در انتخابات مجلس از شهید کریمی حمایت کرده و در انتخابات خبرگان از مجتهدینی که جامعه مدرسین معرفی کرده بود حمایت نمودند. مبارزات انتخاباتی مجلس و خبرگان مقارن گردید و شهید کریمی در همین سخنرانی که تنها یک روز پیش از برگزاری انتخابات انجام داده بود هم سخنرانی انتخاباتی‌ای برای خودش بوده و هم از مجتهدین مورد نظرش حمایت کرده است. (رنگ ایمان) [↑](#footnote-ref-11)
12. . ؟ [↑](#footnote-ref-12)
13. . رجوع کنید به سند شماره1، ص38 نامه دکتر حبیب داوران استاندار وقت گیلان به فرماندار رودبار. [↑](#footnote-ref-13)
14. . رجوع کنید به سند شماره2، ص39 اعلامیه جمعی از طیف های مخالف انقلاب در حمایت از بنی صدر. [↑](#footnote-ref-14)
15. . رجوع کنید به چهارمین سند، ص41 اعلامیه بازاریان متعهد رشت در حمایت از بنی صدر. [↑](#footnote-ref-15)
16. . رجوع کنید به سند شماره3، ص40 توصیه‌نامه امام جمه رشت آیت الله احسانبخش به دادسرای انقلاب اسلامی استان گیلان در حمایت از داوران. [↑](#footnote-ref-16)
17. . ؟ [↑](#footnote-ref-17)
18. . حجت الاسلام سیدهادی موسوی رودسری در نامه سرگشادة خود خطاب به ریاست محترم مجلس که در روزنامه اطلاعات مورخ 11/5/63 به چاپ رسید، می‌نویسد: « ... آقای قربانی از افرادیست که پس از پیروزی انقلاب پیوسته مضطرب و پریشان بود که انقلاب معلوم نیست ادامه داشته باشد به همین اساس پیوسته با ضد انقلاب منطقه استمالت می‌کرد و با عناصر انقلابی کج‌دار و مریز می‌کند!» [↑](#footnote-ref-18)
19. . تورتوری: به معنای دیوانگی مشتق از لغت گیلکی تور (دیوانه). [↑](#footnote-ref-19)
20. . ؟ [↑](#footnote-ref-20)
21. . ؟ [↑](#footnote-ref-21)
22. . ؟ [↑](#footnote-ref-22)
23. . شهید حاج ابوالحسن کریمی در زمان انتخابات مجلس خبرگان و میان‌دوره‌ای مجلس شورای اسلامی از جانب حزب الله کاندیدا گردید. طیف سرمایه‌دار به همراه انقلابی‌نمایان متوجه شدند که رفتن کریمی به مجلس همان و افشا شدن چهره دوم آنها همان. لذا دست به ترور شخصیتی کریمی در مقیاس بسیار وسیع زدند که بنا به مدارک موجود در مسجد چُمارسرا یکی از اعضای شورای روحانیت رشت به ایشان و 4 نفر از کاندیدادهای مجلس خبرگان از طرف جامعه مدرسین، شدیدا توهین می‌نماید و بعداً توطئه کثیف بستن مساجد به روی شهید کریمی آغاز گشت که در این میان به مسجد چهل تن و مسجد حافظ آباد و مسجد آقاپیربوعلی و سایر مساجد می‌توان اشاره نمود. بر بالای منابر به مناسبت ایام محرم به جای سوگواری اباعبدالله‌الحسین(ع) شدیداً به کریمی و 4 نفر نامزد منتخب مجلس خبرگان حمله شد. و خلاصه با تقلب‌های بسیار بنا به مدارک موجود، انتخابات به نفع آنان به پایان رسید. نقل از ص 10 بیانیه ـ حزب الله رشت مورخه 18/1/65 . [↑](#footnote-ref-23)
24. . حمید روحانی مولف کتاب شریعتمداری در دادگاه تاریخ می‌نویسد: «آقای شریعتمداری به منظور ضربه زدن به نهضت اسلامی و انحراف در مسیر مبارزه نقشه‌ای را که از دیر زمانی در سر داشت به اجرا گزارد. و در شرایطی که رژیم ضد اسلامی ایران سرگرم روابط ویرانگری با امپریالیسم آمریکا و فراهم کردن زمینه احیاء رژیک کاپیتولاسیون در ایران بود به تاسیس دارالتبلیغ پرداخت. بدین وسیله در مرحله اول برای مهمانان به اصطلاح مذهبی شاه پایگاهی فراهم ساختند تا اندیشه‌های ارتجاعی و آمریکایی خود را بتوانند به اسم اسلام در ایران و حوزه‌های علمیه پیاده کنند و در مرحله دوم برای رژیم شاه جهت سیطره بر حوزه علمیه قم زمینه سازی کرده راه را هموار سازند.»

و باز آقای سید هادی موسوی در نامه سرگشاده‌اش در این رابطه چنین می‌نویسد: «از آنجائیکه همه می‌دانید شاه برای انحراف افکار دست به ریسکی زد و آن تاسیس دانشگاه اسلامی در مشهد بود که مواجه با مخالفت شدید امام امت شد و امام فرمود: کی می‌خواهد در دانشگاه برود؟ هر کس برود من او را تفسیق می‌کنم سرانجام با یک عقب نشینی حساب شده و موقت شاه، ناگهان زمزمه دارالتبلیغ توسط شریعتمداری در آن وانفسای مبارزاتی در قم مطرح شد و شکل گرفت و از همان آغاز آقای قربانی از جمله ارکان و گردانندگان دارالتبلیغ بوده و پیوسته تلاش وی در این زمینه صرف می‌شد که برای دارالتبلیغ نیرو و افراد جذب نماید از آن پس آقای قربانی از همین خط فکری جدا نبوده و حتی وقتی آقای شریعتمداری به قصد زیارت حضرت رضا(ع) (به مشهد) رفته و از آنجا به استان مازندران و گیلان می‌رود از چالوس تا رشت کارگران و برنامه ریز جهت استقبال از شریعتمدار شخص آقای قربانی بوده است. و این مسافرت در مراحل پیروزی انقلاب اسلامی انجام یافت. و پس از آن در زمان تصدای آقای قربانی امر کمیته انقلاب اسلامی و همچنین تصدی پست قضاوت را در استان گیلان دقیقا همان خط فکری را ادامه می‌دهد...» [↑](#footnote-ref-24)
25. . حجت الاسلام حاج محمد علی فیض لاهیجی یکی از کاندیداهای جامعه مدرسین قم برای نمایندگی گیلان در مجلس خبرگان در سخنرانی انتخاباتی شب چهارشنبه 17/9/61 که در مسجد جامع لاهیجان ایراد گردید می‌گوید: «در سال 55 هنگامیکه شریعتمدار از خط کناره بعد از زیارت امام رضا(ع) با آن اسکورت کذایی وارد لاهیجان شد برعکس همه، نزد شریعتمدار نه تنها نرفتم بلکه او را به منزلم نیز دعوت نکردم، زیرا از همان بیست سال قبل نور تقوی را در چهره‌اش نمی‌دیدم. من هیچ گاه او را مرجع تقلید نمی‌شناختم تا مسئله او را در کنار مسئله عملیه آیت الله العظمی خمینی بر فراز منابر بر مومنین نقل کنم!» [↑](#footnote-ref-25)
26. . اشاره به آقایان زین العابدین قربانی و نخعی. [↑](#footnote-ref-26)
27. . نامه دکتر حبیب داوران استاندار دولت موقت در گیلان و از رهبران سرشناس تشکیلات جبهه ملی در گیلان در نامه سرگشاده در 6 صفحه خطاب به شهید مظلوم دکتر بهشتی پس از نثار مشتی توهین و اتهام می‌نویسد: آقای بهشتی: «حقیقت این است که در کلیه امور کشور از زمان پیروزی انقلاب تاکنون یا مستقیما دست شما بوده یا دست یارانتان. دولت موقت با بودن شما و حزبتان عملا هیچ کاره بوده، رئیس جمهور نیز پای در زنجیر شما داشته و دارد، بنابر این به حق شما مسئول همه نابسامانی‌های رنج آور و مایوس کننده‌ای هستید که بر کشور سایه افکنده است بگوئید که در برابر همه این سیاهی‌ها و تباهی کدام نقطه روشن در کارنامه شما می‌درخشد اعمال‌تان را با رضاخان و پسرش مقایسه کنید... حزب شما و جبهه ملی هر دو به موجب یک قانون به وجود آمده‌اند اما یکی به خواست شما قدر بیند و در صدر نشیند (چون از خود شماست) و دیگری به خاک مذلت افتد چوت تکبیر گوی اعمال شما نیست. شما از رضاخان و پسرش دیکتاتور هستید و قانون شکن‌تر. آقای بهشتی آن هم از دادگاه انقلابی‌تان، که همه جهانیان را از هر چه انقلاب بود بیزار کرد و بار دیگر خاطره حکومت کشیشان را در قرون وسطی در ذهن اروپائیان زنده نمود. شما آزادی را فقط به هم صنفان خود می‌دهید و این انحصار آزادی است و آن همان استبداد، اینگونه آزادی را هیتلر به پیراهن سیاهان خود، موسولینی به پیراهن قهوه‌ای‌های خود و استالین به بازپرسان چکا و محمد رضا خان به مداحان خویش مرحمت کرده بودند.» [↑](#footnote-ref-27)
28. . حسن صالحی معروف به «شل حسن» از اشرار گروهکی وابسته به گروهک‌های کمونیستی ضدانقلاب و از لات‌های معروف قبل از انقلاب در محله نقره دشت رشت بود. بعد از پیروزی انقلاب نیز خودش را در کمیته‌های محلات رشت جا زده بود و اسلحه به همراه داشت. گفته می شود که از حمایت از ما بهتران منطقه نیز برخوردار بود. به هر حال بعد از کشته شدنش، بنا به نظر آیت الله امینیان از علمای انقلابی رشت به خاطر کافر بودنش، مانع از دفن شل حسن در قبرستان تازه‌آباد رشت شدند. [↑](#footnote-ref-28)
29. . بیانیه حزب الله رشت مورخه 18/1/65 واقعه را اینگونه شرح می‌دهد: «غروب همان روز سپاه رشت در محاصره پیکاریها قرار گرفت که با یک اعلامیه شهید انصاری و هجوم حزب الله آنها فراری می‌شدند. شب شد و در پی شب صبح، جوانان حزب الله که تا صبح اطراف سپاه بودند درصدد بر آمدند که اقامه جماعت کنند ولی ای وجدانهای بیدار، ای ارواح طیبه شهدا بشنوید که حتی یکی از انقلابی نامیان این استان که داعیه انقلابی بودن، آن هم از سال 1342 را دارند پیدا نبود که امامت این نماز را به عهده بگیرد. ناگهان برادران دیدند فردی از سپاه خارج شد اندام کوتاهی داشت ولی سعه صدری بسیار، با تبسم آمد با خضوع و خشوع آمد آری کریمی بود که برای شرکت در نماز جماعت آمده بوده با اصرار برادران امامت نماز را بر عهده گرفت و نماز با امامت ایشان برگزار شد.» [↑](#footnote-ref-29)
30. . شهید بيژن مدافع از جوانان انقلابی رشت بود که معلم بود به همراه همسر و سه فرزندش در رشت زندگي مي كرد. او در 25 فروردین 1362 به دست نيروهاي سازمان تروريستي منافقین در لاهيجان ترور شد و بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسيد. (سایت هابیلیان، شهدای ترور.) [↑](#footnote-ref-30)
31. . نهج البلاغه، خطبه 55. [↑](#footnote-ref-31)
32. . دکتر حبیب داوران استاندار انتصابی دولت موقت در گیلان و عضو کمیته رهبری جبهه ملی گیلان. [↑](#footnote-ref-32)
33. . طه/25-28. یعنی پروردگارا سینه ام را برایم گشاده گردان و کارم را برایم آسان فرما. و گره از زبانم باز نما تا (آنها) سخنانم را (خوب) بفهمند. [↑](#footnote-ref-33)
34. . لاهیجان. [↑](#footnote-ref-34)
35. . راهپیمایی خائنانه چپ‌نمایان علیه [کریمی] فرماندار مکتبی لاهیجان در فروردین 58 که در فردای برگزاری رفراندم نظام جمهوری اسلامی صورت گرفت. قبل از این راهپیمایی عناصر مشکوکی تحت پوشش اتحادیه دیپلمه‌های بیکار طی اطلاعیه‌ای مشحون از مطالب سراپا کذب، از تمامی دیپلمه‌های بیکار شرق گیلان می‌خواهند که برای روشن شدن وضعیت اشتغال‌شان در فرمانداری لاهیجان حضور به هم رسانند! و به دنبال آن با آوردن تعدادی نیرو در محوطه فرمانداری به مدت چند روزی دست به تحصن می‌زنند. در آخرین روز علی‌رغم توصیه‌ها و نصایح مشفقانه مقامات مذهبی و سیاسی شهر و کوشش و تقبل مسئولیت فراهم آوردن زمینه‌های اشتغال از سوی فرمانداری برای دیپلمه‌های بیکار واجد شرایط، اقدام به راهپیمایی علیه برادر ابوالحسن کریمی فرماندار انقلابی لاهیجان می‌نمایند. که این حرکت مذبوحانه بر اثر برخورد هشیارانه و سخنرانی افشاگرانه فرماندار در میدان شهدای شهر و غریو حمایت بی‌دریغ مردم حزب الله حاضر در صحنه خنثی و از هم پاشیده می‌گردد. [↑](#footnote-ref-35)
36. . استاد شهید مرتضی مطهری در مصاحبه تلویزیونی که در آستانه رفراندم نظام جمهوری اسلامی به عمل آوردند در تشریح ویژگی نظام جمهوری اسلامی در بعد حاکمیت می‌گویند: «نقش فقیه در یک کشور اسلامی، یعنی کشوری که در آن مردم، اسلام را به عنوان یک ایدئولوژیک پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند، نقش یک ایدئولوک است نه نقش یک حاکم. وظیفه ایدئولوگ این است که بر اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت داشته باشد، او صلاحیت مجری قانون و کسی را که می‌خواهد رئیس دولت بشود و کارها را در کادر ایدئولوژی اسلام به انجام برساند، مورد نظارت و بررسی قرار می‌دهد. و اما آنجا که از حکومت طبقه روحانی اشتباه شده است. می‌بوسم از کجای کلمه اسلامی مفهوم حکومت روحانیون استفاده می‌شود؟ آیا اسلام دین طبقه روحانیت است؟ آیا اسلام ایدئولوژی روحانیون است؟ یا ایدئولوژی انسان به ما هو انسان؟ آیا واقعا روشنفکران ما، آنگاه با مفهوم جمهوری اسلامی رو به رو می‌شوند و یا این کلمه را می‌شنوند، جمهوری به اصطلاح آخوندی در ذهنشان تداعی می‌شود که تنها فرقش با سایر جمهوری‌ها در این است که طبقه روحانیون عهده‌دار مشاغل و شاغل پست‌ها هستند، جای تعجب است و اگر می‌دانستند و نعل وارونه می‌زدند جای هزار تاسف.» [↑](#footnote-ref-36)
37. . امام جمعه لاهیجان حاج شیخ زین العابدین قربانی در خطبه نماز جمعه مورخه 26/6/61 در تقبیح و تنقید تلویحی از استعفای [محمد خورشا] فرماندار موقت لاهیجان که در اعتراض به مداخلات غیر قانونی عده‌ای از افراد متمول و متنفذ همراه امام جمعه در امور جاری فرمانداری صورت گرفته بود می‌گوید: «آدم نباید کله‌شق باشد، کله‌خشک و کله‌خر نباید باشد، کسی نصیحت می‌کند او را، به پره کلاهش نخورد! استعفاء نمی‌کند ناراحتی نمی‌کند!» [↑](#footnote-ref-37)
38. . شورای ائمه جمعه استان گیلان ... در نامه‌ای شهید کریمی را، دادستان انقلاب اسلامی استان را فرماندار یکی از شهرهای جمهوری اسلامی را، یکی از رهبران حزب الله را، متهم به اختلال حواس و دیوانگی نموده تا از آن طریق او را از دادستانی بردارند و بر پای ورقه، امام جمعه فعلی رشت و امام جمعه لاهیجان به همراه چند نفر از ائمه جمعه به استثنای حجج الاسلام امینیان، صفوی و جنیدی (ائمه جمعه شهرهای آستانه اشرفیه، فومن و رودسر) امضا نمودند ... و در نامه‌ای دیگر او را به اخلال‌گری و آشوب‌گری محکوم نمودند! (به نقل از بیانیه حزب الله رشت مورخ 18/1/65 ص 8 .) [↑](#footnote-ref-38)
39. . هفت هکتار زمین بایر در روستای بیجاربنه لاهیجان در اوایل انقلاب سال 1358 به خاطر آن که زمین معطل نماند و تولید بالا رود و از کشاورزان نیز رفع محرومیت گردد، وسیله جهاد سازندگی و همکاری انجمن اسلامی محل به حکم قاضی شرع وقت گیلان حاج آقای قربانی و اشراف نماینده شورای واگذاری زمین استان در لاهیجان شهید ابوالحسن کریمی(فرماندار وقت لاهیجان) بین 14 نفر از کشاورزان محروم محل یاد شده تقسیم موقت گردید و ضمنا قسمت آباد (دایر) ملک مزبور کماکان در اختیار مباشر مالک باقی ماند. برای اطلاع بیشتر از ماجرای غم انگیز این قدم صدق شهید به نشریه فریاد مظلوم 3 جلوه گاه درد مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-39)
40. . آن‌کس که نسبت به زمان خود عالم باشد از هجوم شبهه‌ها در امان است. (محمدرضا حکیمی، الحیاه، ج2، ص475 به نقل از تحف العقول، ص261.) [↑](#footnote-ref-40)
41. . آیت الله خامنه ای امام جمعه وقت تهران در انتقاد به کوتاهی‌های دولت بنی صدر در اشغال خرمشهر به دست عراق سخنانی را بیان کردند. طرفداران بنی صدر وقیحانه به ایشان حمله کردند و ایشان را به محاکمه تهدید کردند! تا کسی جرئت نکند علیه خیانت‌های بنی صدر سخنی بگوید. ایشان بعد از واقعه درگیری منافقین و گارد بنی صدر با جوانان انقلابی در 15 اسفند 1359 طی سخنانی در نماز جمعه تهران به آن سخنان، بسیار کوبنده جواب دادند. بخشی از سخنان ایشان از این قرار است: «آقا برداشته در روزنامه سرمقاله کرده که خامنه‌ای را بایستی– اسم نیاورده اشاره کرده – محاکمه کنیم. در سرمقاله روزنامه عصر تهران اظهار کردند که بنده را باید محاکمه کنند! چرا؟ چون بنده در فلان خطبه یا فلان مصاحبه گفتم اگر طبق نظر روحانیون دلسوز خرمشهر عمل می‌شد؛ آن بخش از خرمشهر سقوط نمی‌کرد. بسم الله، محاکمه کنید! [تکبیر مردم] بسم الله، آقایان پررو و وقیح! محاکمه کنید مرا! من هم شما را دعوت می کنم به محاکمه! محاکمه کنید تا بفهمند مردم که چه جریاناتی در پشت پرده‌های پلید سالوس و تزویر شما دارد می گذرد. محاکمه کنید که ما هم اجازه پیدا کنیم حرف‌های‌مان را بزنیم. ما آنقدر حرفها، در دلمان نگفته داریم! ای خدای بزرگ! تو شاهدی، والله آن‌قدر حرف گفتنی برای گفتن هست که اگر گفته بشود ذهنیات بسیاری از مردم تصحیح خواهد شد. فقط به خاطر خدا و به خاطر گل روی امام و فرمان امام نمی‌گوییم. من خودم خدمت امام عرض کردم، گفتم: ای امام بزرگوار! وضع ما همان وضعی است که امیر المومنین (ع) فرمود: «فصبرت و فی العین قدی و فی الحلق شجی». ما صبر می کنیم. باز هم صبر می کنیم. باز هم نمی گوییم! اگر امام اجازه داد آن‌وقت خواهیم گفت و خدای بزرگ شاهد است که حرف برای گفتن زیاد داریم. یک سینه حرف موج زند در دهان ما - از بیم دین اگر چه خموشیم چون حباب.» (رنگ ایمان) [↑](#footnote-ref-41)
42. . بهرام منتصری از مترفین منطقه که قبل از انقلاب در ترویج فرهنگ مبتذل غربی و ضد ارزش‌های اخلاقی از طریق تاسیس سینما و دیگر مراکز لهو و لعب و در منطقه سیاهکل سهم بسزایی داشت و بعد از پیروزی انقلاب نیز در رابطه همکاری با منافقین و دادن مغازه به آنان جهت پایگاه تبلیغاتی در سیاهکل جهت انحراف فکری و سیاسی نسل جوان منطقه قرار داشت بعد از شکست جنگ مسلحانه و تجاوزگرانه منافقین با نظام جمهوری اسلامی و اضمحلال شبکه تار عنکبوتی آنان در تابستان سال 60 و تسخیر لانه‌های فساد منافقین در سراسر کشور من جمله سیاهکل توسط نیروهای حزب الله، آقای منتصری نیز به اتهام همکاری و در اختیار گذاشتن امکانات مالی و تدارکاتی برای منافقین حسب حکم دادستانی انقلاب دستگیر می‌شود. که قاضی شرع وقت گیلان طی نامه‌ای خطاب به فرمانده سپاه پاسداران لاهیجان که گراور دست خط ایشان در این جا آمده است بدون انجام مراحل قانونی و در جریان گذاشتن دادستان کل انقلاب استان تنها به صرف دریافت وجوهات شرعیه از متهم حکم آزادی وی را صادر می‌نماید: فاعتبروا یا اولی الابصار. [↑](#footnote-ref-42)
43. . رجوع کنید به آخرین سند مندرج در کتاب در ص64؛ سند شماره 5. نامه آیت الله قربانی قاضی شرع استان گیلان به مسئول سپاه لاهیجان برای آزادی یکی از عناصر فاسد. [↑](#footnote-ref-43)
44. . بقره/157. [↑](#footnote-ref-44)
45. . یپرم خان ارمنی. [↑](#footnote-ref-45)
46. . اگر دزد یا غیر دزد بر شخصی در خانه‌اش هجوم آورد تا ظالمانه او را بکشد، بر او واجب است به هر وسیله ممکن (از خود) دفاع کند ولو اینکه به قتل مهاجم منجر شود و تسلیم شدن و پذیرفتن ظلم برایش جایز نیست. (امام خمینی، تحریرالوسیله، ج1، ص487، مساله 2.) [↑](#footnote-ref-46)
47. . اگر در دفاع، از حد لازم تجاوز نکند و بر مهاجم نقص مالی یا بدنی یا قتل واقع شود، هدر می باشد و ضمانی بر فاعل [مدافع] نیست. (همان، مساله 7.) [↑](#footnote-ref-47)